

## گنجی: مرا شکنجه کرده اند!

● درباره قتل‌های زنجیره‌ای به من گفته شد از سعید امامی بالاتر نروم



زندانیان با تهدید، ارباب، اعمال فشار و شکنجه روانی و جسمی تلاش کردند آنان را به اظهار ندامت وادار کنند. اکبر گنجی را تاکنون بارها شکنجه کرده‌اند. تصاویر شکنجه شده وی توسط خبرنگارانی که در جلسه پنجم دادگاه شرکت داشتند به سراسر جهان مخابره شده است. حسن یوسفی اشکوری بعد از تحمل ماه‌ها زندان انفرادی در دادگاه ویژه روحانیت و پشت درهای بسته محاکمه شد. دادگاه اشکوری را به دلیل بیان عقایدش در کنفرانس درباره ولایت فقیه و حجاب در اسلام به عنوان مرتد به اعدام محکوم کرد. اکنون شمیر داموکس اعدام بر بالای سر اشکوری آویزان است. خانم‌ها مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی در دادگاه انقلاب تصمیم ادامه در صفحه ۲

مهرانگیز کار، علی‌رضا افشاری عضو رهبری تحکیم وحدت، عزت‌الله سعابی، منیره روانی پور، علی‌رضا علوی تبار، خدیجه مقدم، جمیله کدیور، حمیدرضا جلایی‌پور، سپانلو و کاظم کردوانی، چنگیز پهلوان، بهمن نیرومند، مهدی جعفری گرزینی که دادگاه حکم جلب آنان را صادر کرده است. بعداً دو مترجم با نامهای سعید صدر و رستم‌خانی بر متهمان افزوده شدند. سعید صدر مترجم سفارت آلمان در تهران است.

می‌چرخد، برای مردم ایران چهره‌های آشنائی هستند: فریروز رئیس دانا، اقتصاددان و محقق،

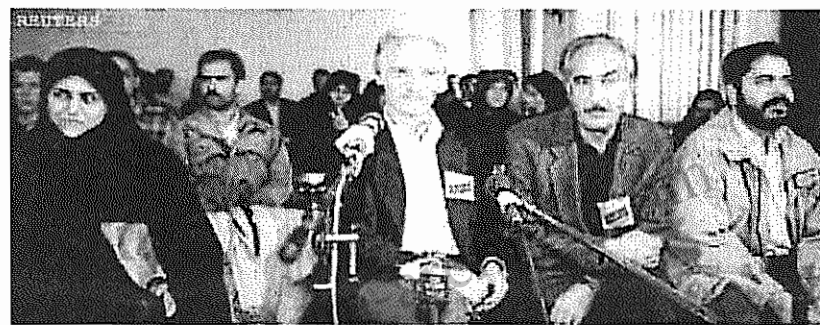
و این نویسندگانی که عازم برلین هستند به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» و «براندازی نظام» محاکمه خواهند شد. اما اینک در حالی که تنها ۶ ماه از آن پیروزی‌ها گذشته و کمتر از ۶ ماه به انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده، تکرار پیروزی‌های گذشته علیه محافظه‌کاران دور از دسترس به نظر می‌رسد و آن ۱۷ نویسنده، روزنامه‌نگار و



در نخستین روزهای بهار سال ۷۹ هنگامی که ۱۷ نویسنده، روشنفکر و روزنامه‌نگار ایرانی چندان‌های خود را به قصد سفر به برلین و شرکت در کنفرانس «آینده اصلاحات در ایران» آماده می‌کردند، اگر از این مسافران و از صاحب‌نظران سیاسی می‌پرسیدند بهترین رویداد ماه‌های آینده در ایران

● شهادت: اگر به کسی که فرزند نظام باشد اتهام علیه نظام را بزنند با بقیه چگونه برخورد خواهد شد

● خدیجه مقدم: آیا باید شان امنیت ملی را اینقدر تنزل دهیم که بیان مسایل زیست محیطی را مصداق اخلاق در آن بدانیم



اکبر گنجی روزنامه‌نگار شجاعی که مردم به کمک نوشته‌های او شکست تمامیت‌گرایان بودند، در تهران بر صندلی اتهام نشسته‌اند. این ۱۷ نفر که نام آنان در افکار عمومی دهان به دهان

روشنفکری که حامل شکوفائی و پیشرفت جنبش اصلاحات و انتخابات مجلس ششم، کسی از خزان زودرس سخن نمی‌گفت و پاسخ نمی‌داد که به زودی روزنامه‌های اصلاح طلب تعطیل

چه خواهد بود؟ در آن شرایط پر جنب و جوش بعد از پیروزی انتخابات مجلس ششم، کسی از خزان زودرس سخن نمی‌گفت و پاسخ نمی‌داد که به زودی روزنامه‌های اصلاح طلب تعطیل

## آنجا که اندیشه و حقیقت بر سکوی اتهام ایستاده است

محاکمه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، انتقام جناح مسلط در حکومت جمهوری اسلامی از روزنامه‌نگاران، نویسندگان و روشنفکرانی است که گناهشان تلاش برای کشف حقیقت و اندیشیدن به گونه‌ای است که حکام، نمی‌پسندند.

آنجا که اندیشه و حقیقت، بر سکوی اتهام ایستاده‌اند، قاضی، مرد پدنه‌ای است که در پیشداوری نسبت به متهمان، از مدعی‌العموم نیز تندتر می‌رود. وقتی اکبر گنجی هم‌دستی قاضی و دادستان را افشا می‌کند و می‌گوید کیفرخواست را قاضی نوشته است، مدعی‌العموم دست‌پاچه، شتابان می‌گوید که به خدا خودم نوشتم!  
جناب قاضی آن قدر خوش سابقه است که دستگاه قضائی خود جمهوری اسلامی نیز در قالب دادگاه انتظامی قضات، در مردادماه امسال او را به خاطر حکم ظالمانه علیه اکبر گنجی در چند سال پیش، محکوم کرده است. و حالا، همین قاضی احمدی (یا مقدس)، بر مسند داوری در مورد همان متهم (اکبر گنجی) و بقیه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین نشسته است. در هر سیستم قضائی دیگر، چنین فردی را به خاطر «طسرفیت» و جانبداری، از مقام قضات چنین پرونده‌ای کنار می‌گذاشتند. در این نظام، اگر هم دادگاه علنی می‌گذارند، برای فحاشی قاضی و دادستان به متهمان است.

رئیس این دادگاه، روز را شب و شب را روز می‌انگارد و ککش نمی‌گذرد که چشم در چشم متهمی که بیش از صد روز در زندان انفرادی گذرانده، منکر این نقض قانون شود. آنجا که تیغ سعید امامی‌ها دیگر نمی‌برد، امثال قاضی احمدی‌اند که به مصاف روشنفکران اصلاح طلب ایران فرستاده می‌شوند. در برابر این قاضی، کسانی ایستاده‌اند که بخش‌های گوناگون جنبش اصلاح طلبی ایران را نمایندگی می‌کنند: از مذهبی تا لائیک، از روزنامه‌نگار سیاسی تا رمان‌نویس، از نماینده مجلس تا زندانی سیاسی سابق. ارتجاع حاکم، کمر همت بسته است که به حکم قضائی امثال احمدی، همه این روشنفکران را به کنج زندان بفرستد. شاید در مورد مقاومتین متهمان، سودای سر به نیست کردن و اعدام آنان را نیز در سر می‌پروراند.

در میان متهمان، بدرفتاری با اکبر گنجی تاکنون از همه چشمگیرتر بوده است. گناه او نیز از همه سنگین‌تر است: او است که پای «عالی‌جنابان خاکستری و سرخ‌پوش»، پای فلاحیان‌ها و رفسنجانی‌ها را به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای کشانده است. کیست که باور نکند در حقیقت، رفسنجانی است که از اکبر گنجی انتقام می‌گیرد؟ و کیست که باور نکند سرنوشت گروهی از روشنفکران ایران را به اذن مستقیم خامنه‌ای در اختیار فرد لومپنی مانند قاضی احمدی گذاشته‌اند؟

آقای خاتمی در مورد آثار ضرب و شتمی که اکبر گنجی به خبرنگاران نشان داد، چه می‌گوید؟ نظر او در باره نگرده‌داشتن متهمان در حبس انفرادی به مدت صد روز چیست؟ کسی نمی‌داند! مسئول اجرای قانون اساسی، در مورد نقض اصول همین قانون در زمینه حقوق فردی، مهر سکوت بر لب زده است.

جناح اصلاح طلب حکومت، خواه ناخواه در مسئولیت رفتار رژیم با روشنفکران اصلاح طلب سهیم است، مگر آن که این رفتار را با صدای بلند محکوم کند و هر آنچه در توان دارد انجام دهد که این محاکمات غیر انسانی، جای خود را به محاکماتی دهد که در آن بدیهی‌ترین حقوق متهمان، از حق برخورداری از مشاوره وکیل گرفته تا حق دسترسی به موقع به پرونده خود، رعایت گردد.

افکار عمومی ایران و جهان باید در برابر این محاکمات قرون وسطائی که در آن، چیزی جز عقیده و فکر بر مسند اتهام نایستاده است، صدای اعتراض خود را بلند کند و به یاری آزاداندیشانی بشتابد که سرنوشتشان در اختیار گزندگان یک حکومت مستبد است.

## شورای نگهبان با رد مصوبه مجلس از تبدیل هفته‌نامه‌های اصلاح طلبانه به نشریات روزانه جلوگیری کرد.

تفسیر تبصره ۶ ماده ۹ قانون مطبوعات مصوب مجلس آغاز شد و تاکنون مجلس دو بار تفسیر خود را از این تبصره با اکثریت آرا تصویب کرده و شورای نگهبان آن را رد کرده و گفته است این اقدام مجلس غیر شرعی است. به موجب طرح استفساریه دوفوریتی که در مجلس روز یکشنبه ۸ آبان تصویب شد هیات نظارت بر مطبوعات نیز از ۳

مجلس یا شورای نگهبان. کدام یک از این دو نهاد که یکی انتخابی و دیگری انتصابی است حق تفسیر قوانین را دارد. طبق اصل ۷۳ قانون اساسی، تفسیر قوانین بر عهده مجلس شورای اسلامی است اما شورای نگهبان با چنین تفسیری از اصل ۷۳ مخالف است و انحصار تفسیر را از آن خود می‌داند. اختلاف مجلس و شورای نگهبان بر سر

مجلس یا شورای نگهبان. کدام یک از این دو نهاد که یکی انتخابی و دیگری انتصابی است حق تفسیر قوانین را دارد. طبق اصل ۷۳ قانون اساسی، تفسیر قوانین بر عهده مجلس شورای اسلامی است اما شورای نگهبان با چنین تفسیری از اصل ۷۳ مخالف است و انحصار تفسیر را از آن خود می‌داند. اختلاف مجلس و شورای نگهبان بر سر

نماینده مردم تبریز:

## ایرانیان مقیم خارج از کشور مجرم نیستند که عفو شوند

کارشناسانه مورد بررسی قرار گیرد و با رفع نقایص موجود طرح مناسب‌تری در جهت رفع موانع بازگشت هم‌وطنان ارائه شود. اکبر اعلی، نماینده تبریز و عضو این کمیسیون گفت: «به اعتقاد من عنوان و محتوای این طرح دارای اشکال است. اولاً عنوان عفو عمومی این شأنه را به وجود می‌آورد که ایرانیان خارج از کشور همه مجرم هستند

طرح عفو عمومی ایرانیان خارج از کشور، در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به گزارش ایسنا، در این جلسه با توجه به این‌که استنباط اعضای کمیسیون این بود که این طرح نمی‌تواند رافع مشکلات ایرانیان مقیم خارج از کشور باشد، مقرر شد در یک کمیته تخصصی این موضوع با دید

طرح عفو عمومی ایرانیان خارج از کشور، در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به گزارش ایسنا، در این جلسه با توجه به این‌که استنباط اعضای کمیسیون این بود که این طرح نمی‌تواند رافع مشکلات ایرانیان مقیم خارج از کشور باشد، مقرر شد در یک کمیته تخصصی این موضوع با دید

## طرح بحث

### پیرامون اصلاحات در کشور

بن‌بست در جنبش دوم خرداد و نگاهی به چشم‌اندازهای نوین

ف. تابان

پیرامون استراتژی و تاکتیک تمامیت‌گرایان و اصلاح طلبان

بهر روز خلیق

سرنوشت دوم خرداد و چشم‌انداز آینده جنبش مردم

سهراب مبشری

اصلاحات؛ با کدام چشم‌انداز؟

جمشید طاهری پور

در صفحات ۷-۸-۹-۱۰

در این شماره

مبارزه قانونی: آری یا نه؟

فرخ نگهدار

در صفحه ۶

دولت مستقل فلسطین، چشم‌اندازی نزدیک!

محمود کرد

در صفحه ۱۱

یادداشت

## راه تداوم اصلاحات استقرار نهادهای جامعه مدنی است

بهزاد نبوی، عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نایب‌رئیس مجلس شورا، در جمع دانشجویان دانشگاه علم و صنعت اظهار داشت: «فشارهای مردم و گروه‌های مرتجع به جنبش اصلاحات کمک نمی‌کند بلکه موجب می‌شود که طرفداران اصلاحات یا مرتکب حرکتی ناسنجیده شوند و یا مایوس شوند که هیچ‌کدام از این‌ها به سود دوم خرداد نیست». او اضافه کرد: «اصلاحات بنا وجود مشکلات اقتصادی مردم و اعتراض‌های سیاسی شدید روشنفکران، حرکت خود را ادامه می‌دهد».

بهزاد نبوی عضو مؤسس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یکی از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلبان حکومتی است. بی‌تردید اظهارات وی رانمی‌توان تنها در چارچوب دیدگاه فردی انگاشت. گفته‌های نبوی بیانگر وضعیت فعلی اصلاح‌طلبان حکومتی است که در شرایط دشوار و متناقضی قرار گرفته‌اند. از یک‌سو اصلاحات در چینه ساختار سیاسی جمهوری اسلامی گیر کرده و راه پیشروی آن سد شده است و از سوی دیگر فشار مردم و روشنفکران برای تداوم و تعمیق اصلاحات بر اصلاح‌طلبان حکومتی افزایش یافته و یاس و ناامیدی نسبت به پیشرفت اصلاحات در صفوف آنها گسترش پیدا کرده است.

بهزاد نبوی در پاسخ به چنین وضعیت دشوار و متناقضی، به کوزراه می‌رود: کنده شدن از مردم و روشنفکران و حرکت در «بالا». این راه، راه تداوم و تعمیق اصلاحات نیست، بلکه مرگ آن است. قابل تصور نیست که اصلاحات در «بالا» بدون اعمال فشار از پایین بتواند پیش برود. در «بالا» توازن قوا به‌سود تمامیت‌گرایان است. آنها با تمام قوا در مقابل اصلاحات ایستاده‌اند و با حرکت یکپارچه و سازمان‌یافته روند اصلاحات را عقب می‌رانند و دستاوردهای آن را یک‌به‌یک مصادره می‌کنند. در چند ماه اخیر مشاهده شد با وجود این‌که قوه اجرائی و مقتنه در دست اصلاح‌طلبان حکومتی است، اما آنها قادر نیستند از دستاوردهای اصلاحات دفاع کنند.

بهزاد نبوی از مردم و روشنفکران می‌خواهد که به اصلاح‌طلبان حکومتی فشار نیاروند و بگذارند آنها در «بالا» برنامه‌هایشان را پیش ببرند. ولی از ایشان باید پرسید که آیا نمایندگان اصلاح‌طلب در ساختار سیاسی موجود قادرند طرح و لایحه‌ای که به‌سود اصلاحات است پیش ببرند. هم‌اکنون تفسیر ماده‌ای از قانون مطبوعات به مجمع تشخیص مصلحت نظام محول شده است؛ لایحه مطبوعات با نامه ولی فقیه به کنار گذاشته شده؛ مصوبات مجلس به سد شورای نگهبان و ولی فقیه برمی‌خورد؛ چگونه می‌توان بدون فشار از «پائین» اصلاحات را پیش برد. حذف «فشار مردم» به معنی پیشبرد اصلاحات از «بالا» است. در چنین صورتی همان اصلاحاتی پیش خواهد رفت که ولی فقیه و مشاورین او، چون ولایتی، سردمدار آن هستند. «اصلاحات از بالا» نسختی است که به‌وسیله تمامیت‌گرایان پیچیده شده است نه مردم و روشنفکران جامعه.

مردم و روشنفکران در انتخابات ریاست جمهوری، شوراهای و مجلس شورا به مدافعین اصلاحات از «بالا» جواب منفی دادند. خواست آنها استقرار مردم‌سالاری از طریق پیشبرد اصلاحات در جامعه ما است. هر نیروی که از این خواست عدول کند، در مقابل مردم و روشنفکران جامعه قرار خواهد گرفت و حمایت آنها را از دست خواهد داد.

خطا خواهد بود که اصلاح‌طلبان حکومتی به‌جای سازماندهی گروه‌های اجتماعی و برداشتن موانع تشکلیابی آنها و اعمال فشار از جانب نهادهای جامعه مدنی، پارامتر فشار مردم و روشنفکران را حذف کنند و یا در تقابل با آن قرار گیرند و به پیشبرد اصلاحات در «بالا» بسنده کنند.

بعلاوه، در کنار هم قراردادن مردم و گروه‌های فشار قابل فهم نیست. مردم خواهان پیشبرد اصلاحاتی هستند و گروه‌های فشار در مقابل آن ایستاده‌اند. آقای بهزاد نبوی بجای همراهی با مردم و پاسخ به خواست‌های آنها، از زبان‌های اعمال فشار صحبت می‌کند. در حالی که مردم بودند که اصلاحات را بر جمهوری اسلامی تحمیل کردند و اصلاح‌طلبان را در مقام نمایندگی مجلس شورا قرار دادند تا خواست‌های آنها را محقق سازند.

راه برون‌رفت از وضعیت فعلی، حذف نقش مردم نیست، بلکه تلاش برای شکل‌گیری نهادهای جامعه مدنی و اعمال فشار از جانب آنها بوی تداوم و تعمیق اصلاحات است.

## محاکمه ۱۷ نویسنده، روزنامه‌نگار و روشنفکر در دادگاه انقلاب اسلامی

ادامه از صفحه اول

مزل سحابی، لیستی از افرادی که ترور شده‌اند و یا قرار است ترور شوند، پیدا شده است که بنا به گفته وی این لیست از سوی یکی از یساران بنی‌صدر در اختیار وی قرار گرفته است. وی افزود: «سند دیگری از منزل سحابی پیدا شده که اشاره دارد به خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل و همچنین دست‌نوشته منتسب به اکبر گنجی از منزل سحابی پیدا شده که در آن خبر از خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مجهز به صداخفه‌کن از اسپانیا مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل برای یکی از

مزل سحابی، لیستی از افرادی که ترور شده‌اند و یا قرار است ترور شوند، پیدا شده است که بنا به گفته وی این لیست از سوی یکی از یساران بنی‌صدر در اختیار وی قرار گرفته است. وی افزود: «سند دیگری از منزل سحابی پیدا شده که اشاره دارد به خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل و همچنین دست‌نوشته منتسب به اکبر گنجی از منزل سحابی پیدا شده که در آن خبر از خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مجهز به صداخفه‌کن از اسپانیا مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل برای یکی از



عزت‌الله سحابی: اتهامات وارده را قبول ندارم. کیفرخواست برای اولین بار خوانده می‌شود و مطالبی دارد که در جلسات بازجویی ارائه نشده بود

علیرضا علوی تبار: تصویری که از کنفرانس برلین ارائه شد درست نیست و گفته‌ها در مورد ما صادق نمی‌کند

دستگاه‌های انتظامی کشور که این سند اگر محرمانه بوده چرا در منزل سحابی بوده و اگر مجموع است باید مشخص شود چرا و به چه قصدی آن را ساخته‌اند؟ نماینده مدعی‌العموم احتمال سوم را مطرح نکرد. احتمال سوم آن است که یا سندی در میان نبوده و اگر نبوده ماموران امنیتی هنگام بازرسی خانه سحابی، اصل و یا مجموع آن را در میان سایر اسناد جاسازی کرده‌اند و حالا به جای آن که وزارت اطلاعات به مردم بگوید از سلاح صداخفه‌کن در کجا استفاده می‌کند، می‌خواهد با این سند علیه سحابی و گنجی پرونده‌سازی کند. همان شیوه‌ای که در تهیه برنامه «هویت» به‌کار گرفتند.

در ادامه جلسه نخست، احمد مقدس قاضی دادگاه از علوی تبار خواست درباره اتهام تبلیغ علیه نظام در کنفرانس برلین دفاع کند. علوی تبار گفت: «در کنفرانس برلین من علیه نظام

## توضیحی کوتاه در رابطه با محاکمه شرکت‌کنندگان

### در کنفرانس برلین

می‌توانند با چنین سمت‌گیری مخالف باشند که تصور کنند حفظ قدرت و یا منافعتشان در گرو تداوم کینه و خصومت و آشوب در جامعه است.

بنظر می‌رسد دادستان دادگاه با تحلیل من از کنفرانس برلین موافق است ولی نتیجه‌گیری مرا تأیید نمی‌کند و غلبه بر کینه و خصومت را منعی می‌داند. ایشان می‌توانند با نظرات من موافق نباشند ولی این سخنان نه از موضع طرح یک نظر بلکه در

مهدی فتاویز

اطلاعیه هئیت سیاسی اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
به دفاع از شرکت‌کنندگان

### در کنفرانس برلین بر خیزیم!

موج محاکمات شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین از اول این هفته آغاز شده است. مه‌رانگیز کار، شهلا لاهیجی، شهلا شرکت، منیره روانی پور، جمیله کدیور، فریبرز رئیس‌دانا، محمود دولت‌آبادی، عزت‌الله سحابی، علیرضا علوی تبار، علی افشاری، حمیدرضا جلاتی پور، اکبر گنجی بخاطر شرکت در کنفرانس برلین به محاکمه کشیده شده‌اند. جرم آنها شرکت در یک کنفرانس بین‌المللی پیرامون موضوع «ایران پس از انتخابات، حرکت اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی» و بیان عقایدشان در این زمینه است. پیش از این یوسفی اشکوری بخاطر همین جرم در دادگاه ویژه روحانیت بطور غیر علنی محاکمه شد که هنوز رای دادگاه اعلام نشده است. مدعی‌العموم اتهام شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین را اقدام علیه امنیت کشور اعلام کرده است.

ما محاکمه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین را محکوم می‌کنیم و این محاکمات را تفتیش عقاید توسط دادگاه‌های جمهوری اسلامی می‌دانیم. شرکت در کنفرانس بین‌المللی و اظهار نظر پیرامون اوضاع سیاسی کشور جرم نیست. اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور ساختگی است.

ما به‌همراه تمام نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب کشور خواهان توقف دادگاه‌های تفتیش عقاید هستیم. باید به این بیدادگاه‌ها خاتمه داده شود. ما از تمام نیروهای آزادیخواه و مجامع بین‌المللی می‌خواهیم این محاکمات را محکوم کنند و فعالانه به حمایت از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین بر خیزند.

هئیت سیاسی اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۳ آبان

و علی‌افشاری در چهارمین جلسه دادگاه محاکمه شدند. شریفی‌نیا در کیفرخواست خود علیه علی‌افشاری یکی از فعالین جنبش دانشجویی ایران آورده است که وی در کنفرانس برلین خطاب به جمعیت گفته است:



فریبرز رئیس‌دانا: هیچ استدلالی را مدعی‌العموم مطرح نکرده که علیه امنیت ملی اقدام کرده باشم من اقتصاددان هستم و آنچه را که به صلاح کشور باشد می‌گویم

جلالی پور: من کجا در خصوص تغییر بنیاد نظام سخن گفتم، من در داخل کشور ۶۰۰ صفحه مطلب نوشته‌ام، در هیچ جا چنین موضوعی وجود ندارد

کنفرانس برلین تحت عنوان: (اصلاح‌طلبان مسلمان حاملان جامعه در برگیرنده) نوشته که به عبارت دیگر نقد خود اصلاح‌طلبان بوده که هم‌زمان در مطبوعات آلمان به چاپ رسید. اتهامات سعید صدر مضاعف است. نماینده مدعی‌العموم پرونده مختومه پیشین وی را از نو به جریان انداخته و در کیفرخواست خود، صدر «محراب» خوانده است.

سعید صدر در سال ۶۹ به اتهام ارتباط با سازمان وحدت کمونیستی دستگیر و بعد از آن به زندان محاکمه شد. صدر پس از تحمل دوران محکومیت به عنوان مترجم سفارت آلمان در تهران مشغول به کار بود.

شریفی‌نیا نماینده مدعی‌العموم صدر را متهم کرده که همراه با روشنگر داریوش و رستم‌خانی به‌سوی عنوان واسط میان روزنامه‌نگاران داخلی و مسئولان بنیاد «هاینریش بل» عمل کرده است. محمود دولت‌آبادی، محمدعلی سپانلو، جمیله کدیور

شکست و در برابر خبرنگاران رسانه‌های داخلی و خارجی گفت «مرا شکنجه کرده‌اند» وی هنگام ورود به دادگاه گفت: «تو سه سال در این محاکمه کنده شدی شکنجه کردی چهار نفری منو زدن. منم در اعتصاب غذا هستم. این طرز لباس پوشیدن تن من کردند. چهار نفری امروز به شدت منو زدن». گنجی با نشان دادن آرنج و نیمرخ خود گفت: اینم آثار، اینم جای لگد مسئول حفاظت زندان، این دست‌ها را هم ببینید، قاضی هم تهدید کرده اینارو بگی جلسه را غیر علنی می‌کنم». عکس‌های گنجی همان روز به جهان مخابره شد. گنجی در ادامه سخنان خود افزود: «در وزارت اطلاعات به من گفته شد در باره قتل‌های زنجیره‌ای بالاتر از سعید امامی نرم و به قتل‌های قبل از دوم خرداد نپردازم. در زمینه قتل‌های زنجیره‌ای هیچ مطلب دروغی نگفته‌ام و حاضرم در یک جلسه علنی برای دادگاه توضیح دهم».

اکبر گنجی به اشاره به پیشینه رئیس دادگاه گفت: «دادسرای انتظامی قضات در خصوص شکایت من شما را در سال ۷۵ محکوم کرده است و بر این اساس صلاحیت رسیدگی به پرونده مرا ندارید». وی افزود: «قبل از کنفرانس برلین در مورد من تصمیم گرفته شده بود و این کنفرانس برلین فرمایشیه است. یک اراده سیاسی از بالا تصمیم گرفته است مرا محکوم کند». محاکمه گنجی ۸ ساعت به طول انجامید. روزنامه کیهان، رسالت، جام جم و جمهوری اسلامی تنها به انتشار خبر محاکمه اکتفا کردند و گفته‌های گنجی در این روزنامه انعکاسی نداشت.

در طول پنج جلسه نه تنها گنجی، بلکه یک به یک متهمان صلاحیت دادگاه را رد کرده، آن را تفتیش عقاید، نقض آزادی بیان می‌دانند. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و ده‌ها نهاد بین‌المللی نسبت به برپایی این دادگاه اعتراض کرده‌اند و از رهبران جمهوری اسلامی خواسته‌اند به دادگاه انگیزسیون که هم‌اکنون در تهران جریان دارد، پایان دهد.



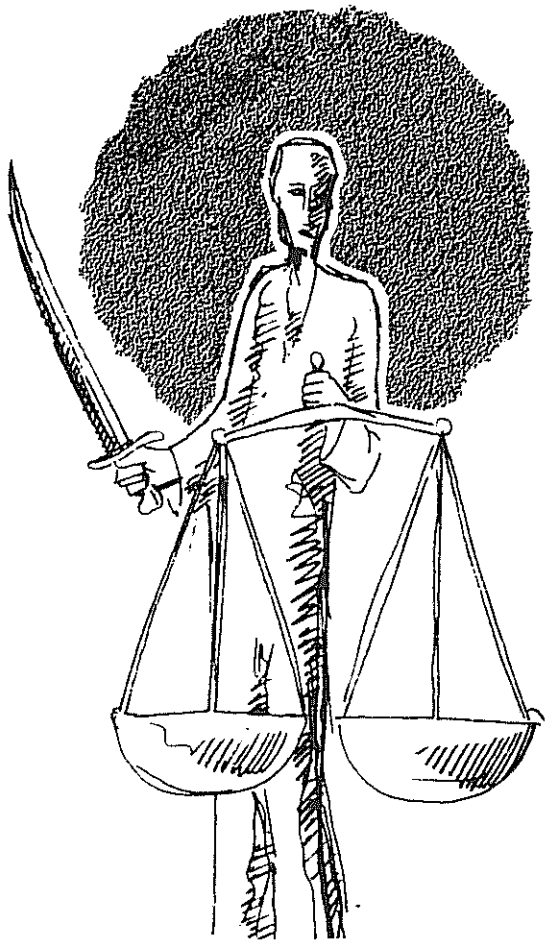


# دورنمای جنبش اجتماعی زنان انقلاب در شیوه زندگی

نوشین احمدی خراسانی

بخش اول

برگرفته از «نگاه زن»



بالا و ادار سازند و یا متخصصین فقه، برای برخی خواسته‌های به حق زنان راه‌حلی بیابند اما از تحول ذهنی و درونی میلیون‌ها زن ستم‌دیده ناتوان‌اند. بد نظر می‌رسد تنها راه تحول در زندگی زنان ایران نقد شجاعانه از وضعیت خویش است، یعنی حرکت از پائین به بالا و به درون بافت سنتی جامعه، و از طریق نهادهای اجتماعی و مدنی!

راه حل را کارشناسان مسائل زنان با تحقیقات در زمینه مشکلات زنان می‌دانند. به عنوان مثال این گروه نیز معتقد است که در رابطه با همین «طرح» کژانسی یعنی الحاق یک ماده به بند ۶ قانون مطبوعات، باید کارشناسی کرد و نسی این طرح برسد. پس می‌بینیم که کارشناسی می‌تواند به دو طرح که همه قوانینی را که مورد اعتراض زنان

کرده‌اند که با حق ارتز زندگی‌شان تامین نخواهد شد. بنابراین در این مقطع، زنان برای حقوق اولیه‌ای تلاش می‌کنند که از آن محروم هستند. اما در این میان عده‌ای معتقدند حل این مسائل را باید به دست «کارشناسان» سپرد؛ تا آن‌ها برای این معضلات، فکر و چاره‌ای بیابند. این افراد دو گروه را تشکیل می‌دهند. عده‌ای می‌خواهند با حل کارشناسی این معضلات، گشایشی در وضعیت ناگوار زنان ایجاد کنند و عده‌ای دیگر به بهانه کارشناسی می‌خواهند وضعیت موجود زنان را تثبیت کنند. مثال می‌آورم: یکی از نمایندگان مجلس - خانم نبخت - که اخیراً طرح الحاق یک ماده به بند ۶ قانون مطبوعات را به مجلس ارائه داده است، در جواب مخالفان می‌گوید که: مسائل و مشکلات حقوقی زنان را باید کارشناسان حل کنند نه هر کسی بیاید و سر آن بحث کند؛ و یا خانم فیاض‌بخش عنوان می‌کند: «که دفاع از حقوق زن یک کار کاملاً فقهی و کارشناسی است.» (۱)

مشخص است که ایشان با این منطق می‌خواهد که چنین مباحثی (یعنی نقد قوانین موجود) عمومی نشود زیرا اگر عمومی شد آگاهی نسبت به آن هم عمومی تر می‌شود و آگاهی

ما زنان خواسته‌هایی داریم: نمی‌خواهیم چون زن هستیم از حق و حقوق اجتماعی کم‌تری برخوردار باشیم. می‌خواهیم جایگاه اجتماعی مان را، همسرمان را، شغل مان و خلاصه نوع زندگی مان را با آگاهی و اختیار خود برگزینیم. نمی‌خواهیم به صرف زن بودن اجبارهای گوناگون بر زندگی مان سایه افکند، و با ما هم چون کودکان نابالغ رفتار شود. می‌خواهیم چون انسانیم، حق داشته باشیم، نه قدرت! و آنان نیز که صاحب قدرت‌اند به حق قانونی خود قناعت کنند. نمی‌خواهیم چون زورمان کم‌تر است کتک بخوریم و تحقیر شویم. می‌خواهیم نه تنها مردان بر ما سلطه نداشته باشند بلکه سلطه گری از روی زمین دیگر فرادست هستند، حداقل به عقب‌نشینی واداریم. این‌ها به علاوه هزاران آرزوی دیگر، خواسته‌های ما زنان را شکل می‌دهد؛ خواسته‌هایی که نه تنها با تغییر قوانین، بلکه با ایجاد تحول در شیوه زندگی قابل تحقق است، مسئول در زبان و اندیشه‌ها مان، تحول در رفتار و قضاوت‌ها مان، تحول در عادت‌ها و سنت‌ها مان، و بالاخره باور به توانایی‌ها مان!

آرمان‌خواهی یکی از اصلی‌ترین عواملی است که در نهضت بیداری زنان ایجاد انگیزه و حرکت می‌کند، یعنی بسیج‌گر، اعتراض آفرین و شورانگیز است

اولاً خواسته زنان در حل مشکلات حقوقی خلاصه نمی‌شود. فکر نمی‌کنم فعالان جنبش حقوقی زنان در ایران، این توهم را داشته باشند که مشکلات زنان با حل معضلات حقوقی‌شان مرتفع می‌شود. چون این مشکلات حوزه محدودی دارند و تحقق آن‌ها به خودی خود نمی‌تواند مشکلات تودرتوی زنان را حل کند. زن ایرانی، تنها در رابطه با مسائل حقوقی تحقیر نمی‌شود. بلکه هر روز و هر ساعت از طریق برخوردهای نابرابر و توهین آمیزی - که به دلیل زن بودن متحمل می‌شود - به طور منظم و پیوسته حقارت و رنج را لیس می‌کند؛ نگاه‌ها، واژه‌ها، سنت‌های موجود و اندیشه‌های ملت جامعه، مسلو از آلودگی به تبعیض جنسی است تا آنجا که خود زنان نیز خویشان را تحقیر و ناتوان می‌شمارند و چیزی بدتر از این نیست که انسانی را درجه دوم قلمداد کنند و او خود، آن را باور کرده باشد و حتی آن را به فرزندان خویش آموزش دهد. و از قضا، همین امر مشکل بزرگی است که زنان با آن مواجه هستند. از این رو، به صرف اعطای حق طلاق یا حضانت به زنان مشکل آنان حل نمی‌شود.

است تثبیت و گروه دیگر مانند مجله فرزانه می‌خواهد با همین «کار کارشناسی» این قوانین را تغییر دهد. در صورتی که ارجاع هر دو گروه به یک چیز واحد است یعنی به فقه و قوانین شرعی و کارشناسان این امور! یعنی یک گروه کارشناس می‌تواند با ارجاع به فقه و قوانین، یک خواسته را نسی کند و عده‌ای دیگر با ارجاع به همان فقه و قوانین می‌توانند همان خواسته را مطرح بدانند. و در این میان نقطه مشترک هر دو دیدگاه در آن

مشخص است که ایشان با این منطق می‌خواهد که چنین مباحثی (یعنی نقد قوانین موجود) عمومی نشود زیرا اگر عمومی شد آگاهی نسبت به آن هم عمومی تر می‌شود و آگاهی امروزه فشار این خواسته‌ها در جامعه کنونی ما سبب شده است جریان‌های فکری گوناگون در صدد یافتن راه حل بیابند. برخی تحقق این خواسته‌ها را در حل معضلات کلی جامعه دانسته‌اند و برخی دیگر به جواب‌های کارشناسی از مسئله امید بسته‌اند. البته در این میان ده‌ها نگرش دیگر در جامعه وجود دارد اما از آنجا که به نظر می‌رسد این دو نگاه با وجود حسن نیت متولیان آن، سبب کندی و تحدید حرکت زنان و تثبیت وضعیت موجود آنان می‌شود، در این جا به طرح و نقد آن تاکید ورزیده‌ایم. از این رو در مقاله حاضر، سعی می‌کنیم این دو گزینه را بررسی کنیم و ببینیم آیا این دو نگرش می‌تواند پاسخگوی انبوه نیازهای ما زنان باشد؟

در این برهه تاریخی، خواسته اولیه بخشی از زنان که توانسته‌اند نیازهای‌شان را در جامعه طرح نمایند، تغییر برخی قوانین موجود است. خواست مقدم ما زنان، به صداها دلیل، تغییر قوانین ناعادلانه است. زیرا اکثر زنان قرار است ازدواج کنند و بچه‌دار شوند بنابراین حق طلاق و حضانت به طور جدی برای‌شان مطرح است. بسیاری از زنان در ترس و اضطراب «هو» به سر می‌برند و قانون تعدد زوجات آنان را مستاصل می‌کند. از آنجا که پول و درآمدی ندارند تا بدون حمایت مرد، زندگی‌شان را بگذرانند بنابراین نداشتن حق اشتغال کلافه‌شان می‌کند. زیرا با پوست و گوشت خود لمس

زندگی به وجود آورد بدن معناتش که می‌خواهد چنین نگرش‌های نخچه‌گرایانه و متولی‌گرایانه را دگرگون سازد. حرکت اجتماعی زنان در پی جانسین کردن نخنگان زن به جای نخنگان مرد نیست بلکه خواهان حذف سلطه با هر رنگ و بونی در کارشناسی به ویژه در زمینه فقه منظور، کارها و تحقیقات کارشناسی صرفاً می‌تواند یک «وسیله» - از میان ده‌ها وسیله - برای ارتقای آگاهی زنان جامعه ما باشد. در هر حال انجام کارهای کارشناسی به ویژه در زمینه فقه و در نهایت ضروری است، اما آن چه مورد اعتراض است مخالفت متولیان چنین نگرشی با ابراز عقیده زبانی است که از وضع فعلی خود رنج می‌برند. در واقع این نوع نگرش سبب می‌شود که ما مهم‌تر دانستن کارشناسی، از ابراز عقیده زبانی که حرف‌های‌شان فاقد پایه علمی قلمداد می‌شود جلوگیری بعمل آید، در حالی که اگر چنین اعتراض‌هایی وجود نداشته باشد بطور کارشناسان را می‌توان به تحقیقاتی در این زمینه وا داشت؟ اگر اکنون کارشناسی پیدا شده‌اند که در زمینه مسائل زنان کار می‌کنند، نتیجه فشارهایی است که از پائین وارد شده است. مختصر این که به نظر می‌رسد گزینه فوق، راه‌حلی ثبات‌گرایانه (محافظة کارانه) ارائه می‌دهد که در شرایط کنونی از تحول عمیق در وضعیت زنان جلوگیری به عمل می‌آورد. اساساً هر تفکری که به نتایج و پی‌آمدهای الگوی خود بی‌اعتنا باشد به ناگزیر در مرداب ثبات‌گرایی و محافظه‌کاری سقوط می‌کند. دنسب‌الده‌روی از این روی‌کرد ثبات‌گرایانه باعث شد طرح «بازنشستگی پیش از موعد کارگران» که انعکاس رنج و فرسودگی زودهنگام کارگرانی است که در شرایط سخت و طاقت‌فرسا به کار اشتغال دارند، در وزارت‌تسوی چانه‌زنی «کارشناسان» و بوروکراسی حاکم، در سایه قرار گیرد و برای زمان نامعلومی به فراموشی سپرده شود. این مثال و ده‌ها مورد دیگر به خوبی نشان می‌دهد که برای فهم و اثبات صحت و حقیقت یک گزینه، نه تنها صحبت مابنی و چارچوب عملی آن، بلکه نتایج و پی‌آمدهای آن را نیز باید مطلع نظر قرار داد.

اجتماعی یک تفکر از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. البته جنبش جهانی زنان از نتایج کارهای تحقیقاتی و کارشناسی نیز برای استقرار انسدیشه و تفکر زنانه و نقد اجتماعی بهره برده است اما نباید فراموش کنیم که یکی از دلایلی که سبب می‌شود کارهای

برای حل معضلات، همه کارشناسان خود را به خدمت خواهد گرفت. از این‌روست که معتقدیم دل بستن به کارهای کارشناسی به رغم اهمیت کار، وقتی با تاکید یک‌جانبه بر این گزینه همراه باشد، نمی‌تواند راه برون‌رفت واقعی از مشکلات گسترده زنان باشد. آمار و ارقام،

نمی‌توان انکار کرد هر شاخه از علوم به ویژه عرصه علوم اجتماعی، عرصه منازعات ایدئولوژیک است و حتی در علوم می‌ماند پزشکی - که به زعم بعضی کسان به لحاظ جنسی خنثی است - ردپای ایدئولوژی مردسالارانه مشخص است.

دوم آن که، روندی که در آن زنان از وجود نابرابری در قانون آگاهی یابند و برای تغییر آن روز به روز و در همه عرصه‌ها تلاش کنند، پروسه‌ای است که در تداوم خود می‌تواند بسیاری از مسائل زنانه را حل کند. در واقع گسترش آگاهی عمومی زنان و درونی‌شدن این باور و یقین در میان آن‌ها سبب می‌شود که تغییرات واقعی و عمیق در زندگی‌شان ایجاد شود. چون برای هر نوع تغییر در ابتدا لازم است خود زنان از جایگاه فرودستی که دارند ناراضی باشند و احساس تحقیر کنند تا انگیزه تغییر آن را بیابند. بنابراین کارشناسی دیدن حل معضلات زنان که عمده‌کردن یک وجه قضیه است این اشکال را در بردارد که نمی‌تواند زمینه‌ساز تحولی عمیق در ذهن و باور زنان باشد.

است که هر دو از یک ابزار یعنی کار کارشناسی استفاده می‌کنند. اما با دو هدف متفاوت! در هر حال نقطه مشترک هر دو گروه آن است که کارشناسان را متولیان زنان کشور می‌دانند و معتقدند خود زنان نمی‌توانند در حل مسائل‌شان سهمی داشته باشند و افرادی که متخصص هستند در این میان از هر لحاظ ذی‌صلاح‌تر از خود کسانی‌اند که هر روز با معضلات عیدیه‌ای روی‌رو هستند و از آن رنج می‌برند. گروه دوم نیز مانند گروه اول با این تفکر به کارکرد و معجزه آگاهی عمومی زنان بهای لازم را نمی‌دهد.

در هر حال کارشناسی‌کردن مسائل زنان حتی اگر با هدف بهبود وضعیت آنان باشد یک مشکل اساسی دارد و آن مشکل، نسی و طرد ارمان‌خواهی در جنبش اجتماعی زنان است. در حالی که آرمان‌خواهی یکی از اصلی‌ترین عواملی است که در نهضت بیداری زنان ایجاد انگیزه و حرکت می‌کند، یعنی بسیج‌گر، اعتراض آفرین و شورانگیز است. اما کارهای کارشناسی از این هسته انسانی تهی است.

بسیج‌گر، اعتراض آفرین و شورانگیز است

بسیج‌گر، اعتراض آفرین و شورانگیز است

بسیج‌گر، اعتراض آفرین و شورانگیز است

توجه به نتایج و پی‌آمدهای می‌تواند به نتایج و پی‌آمدهای

توجه به نتایج و پی‌آمدهای می‌تواند به نتایج و پی‌آمدهای

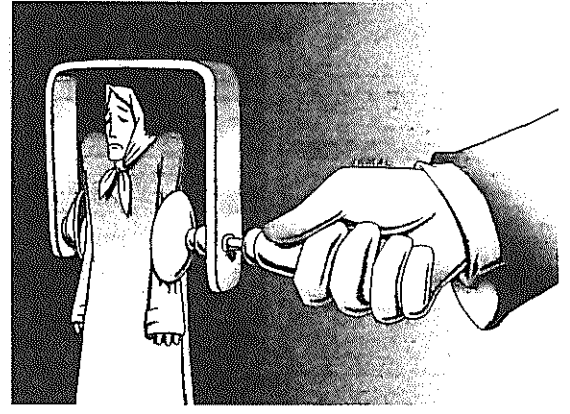
توجه به نتایج و پی‌آمدهای می‌تواند به نتایج و پی‌آمدهای

توجه به نتایج و پی‌آمدهای می‌تواند به نتایج و پی‌آمدهای

توجه به نتایج و پی‌آمدهای می‌تواند به نتایج و پی‌آمدهای

توجه به نتایج و پی‌آمدهای می‌تواند به نتایج و پی‌آمدهای

توجه به نتایج و پی‌آمدهای می‌تواند به نتایج و پی‌آمدهای





## طرح بحث

با پیروزی نیروهای اصلاح طلب در انتخابات دوره ششم مجلس شورا و شکست فاحش مخالفین اصلاحات، امید برای تداوم و تعمیق اصلاحات در بین مردم و بخشی از مردم و بخشی از نیروهای سیاسی تقویت شده بود. اما تهاجم سازمان یافته تمامیت خواهان به اصلاحات و تعطیلی مطبوعات مستقل و منتقد، دستگیری روزنامه نگاران و چهره های سیاسی و دخالت مستقیم ولی فقیه در کار مجلس از یک سو و سیاستها و برخوردهای اصلاح طلبان حکومتی از سوی دیگر موجب گردید که روند اصلاحات با مشکلات و دشواری های جدی مواجه گردد.

وضعیت جدیدی در روند اصلاحات پیش آمده است. ارزیابی از وضعیت جدید، علت یابی آن و راه های برون رفت از این وضع امری است مبرم و ضروری.

نشریه کار در نظر دارد که این موضوع را به بحث صاحب نظران بگذارد و دیدگاه آنها را حوا می شود.

این ارتباط سوالات زیر طرح شده است:

- ۱ - ارزیابی شما از روند اصلاحات در شرایط کنونی چیست؟
- ۲ - شما چه انتقادی از دیدگاه، سیاست و عملکرد اصلاح طلبان حکومتی دارید؟
- ۳ - ارزیابی شما از توان و ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی چیست؟ آیا آنها قادرند در شرایط کنونی اصلاحات را جلو ببرند؟
- ۴ - شما برای برون رفت اصلاحات از وضعیت فعلی، تداوم و تعمیق آن چه برنامه و نقشه ای را ارائه می دهید؟

در این شماره نشریه کار در ارتباط با بحث مطرح مقاله درج شده است.

## بن بست در جنبش دوم خرداد و نگاهی به چشم اندازهای نوین

ف. تابان

وجود ندارد و در عین حال ما امروز در ایران شاهد هیچ گونه جنبش مستقل و «ناب» اصلاح طلبانه مردمی و بدون رهبری هستیم که از پیشرفت پیگری آن سخن به میان آید. جنبش اصلاح طلبانه در ایران نه یک جنبش ذهنی و ساخته و پرداخته قلم و سخن این یا آن تحلیل گر شیفته قدرت مردم، بلکه یک جنبش واقعی است به نام جنبش دوم خرداد، با رهبری معین، شیوه های عمل معین و مطالبات معین. در این جنبش امروز «پایتین» به همان اندازه در بن بست است و پا می زند که «بالا» بحران پیش از این که مربوط به «بالا» یا «پایتین» باشد، به کل جریان اصلاحات مربوط است و این تصور عامیانه ای است که گفته شود، بدون شکسته شدن بن بست در سطح رهبری یک جنبش، می توان از پیشرفت آن در «پایتین» سخن گفت.

در کنار این جنبش، اعتراضات، نارضایتی ها و حرکات مقطعی در جامعه جریان دارد که هزار گانه پدید می آید و رو به گسترش است. این اعتراضات را به سختی می توان در چارچوب جنبش اصلاح طلبانه دوم خرداد به حساب آورد، زیرا نه از رهبری این جنبش تبعیت می کنند و نه از شیوه های آن و همچنین دشوار است بتوان ثابت کرد خواستها و مطالبات اصلاح طلبانه و قانون گرا دارند. این حرکات اعتراضی فاقد رهبری معین و به تعبیری «کور» هستند و به همین جهت فعلی نمی تواند یک جنبش سیاسی و اجتماعی واقعی باشد. اما آن ها از نوع جنبش دوم خرداد یعنی جنبش قانون گرائی که قصد اصلاح دارد نیستند و خصیصه «تغییر» در آن ها برسته است.

بن بست یکی از چندین ماه پیش در جنبش اصلاحات پدید آمد، اکنون به آن مقدار آشکار شده است که اصلاح طلبان خود نیز به آن اعتراف کنند. واژه های نظیر «خاموشی اصلاحات»، «انجماد اصلاحات»، «اصلاحات در حال اغما»، واژه هایی است که این روزها از سوی نمایندگان جبهه دوم خرداد نیز شنیده می شود. این حال هنوز بخش بزرگی از این جبهه و به ویژه رهبری آن، نمی خواهد واقعیت بحران و بن بست موجود را بپذیرد. این وضعیت در میان تحلیلگران سیاسی بیرون از حکومت و از جمله تحلیلگران چپ نیز واکنش های متفاوتی را برانگیخته است.

گروهی از این گونه تحلیل ها و تحلیلگران همزمان با رهبری جبهه دوم خرداد، اساساً منکر چنین بن بست هستند و طرح آن را «زود هنگام» و «شتاب زده» می دانند. این دسته از تحلیل ها پیش از این که به قصد ارزیابی واقعی از وضعیت سیاسی کشور باشد، خود را با ملزومات یک تحلیل کلی تر منطبق کرده است تا مبادا به «پرنسیپ» های ساخته شده در مورد مبارزه اصلاح طلبانه و قانونی لطمه ای وارد شود. چنین تحلیل ها و تحلیلگرانی مایلند همواره خوشبینی افراطی خود را نسبت به وضعیت سیاسی حفظ کنند و امکانات مبارزه قانونی و اصلاح طلبانه را بیشتر از آنچه هست جلوه گر سازند تا «پرنسیپ» ها لطمه نیند. از آنجا که چنین تحلیل گرانی منابع تحلیلی خود را غالباً از اصلاح طلبان حکومتی به عاریت می گیرند، قابل تصور است تنها زمانی که اصلاح طلبان در ایران با صدای رساتری به بن بست موجود اعتراف کنند (اگر اعتراف کنند) بن بست یکی از مبارزات اصلاح طلبانه موجود پدید آمده است، را به رسمیت شناسند. آن ها به همین دلیل نمی توانند تلاش مؤثری در جهت شناخت ریشه های این بن بست و بحران، و راه های غلبه بر آن داشته باشند. دور از انتظار نیست این دسته از تحلیلگران نیز به تبع رهبران جبهه دوم خرداد، با تشدید حمله به «رادیکال» ها در صدد پاره پاره کردن ضغنه های اساسی سیاست های خود برآیند.

دسته دیگری از تحلیل ها، از جمله تحلیل های وابسته به جریان چپ دمکرات با توجه به بن بست و بحران موجود، راه غلبه بر آن را «اتکاء اصلاح طلبان به توده مردم معرفی می کنند و بر هشدارهای خود در این مورد افزودند. در این مقاله کوشش شده است ضمن بررسی آینده جنبش اصلاحات، این موضوع نیز بررسی شود که آیا اصلاح طلبان حکومتی قادرند این توصیه خیرخواهانه را به گوش گیرند و با اتکاء به مردم بحران را پشت سر گذارند؟

اصلاح قانون مطبوعات مسکوت مانده و سران جبهه دوم خرداد گفته اند فعلاً قصد پیگیری این موضوع را ندارند. قتل های زنجیره ای به دست فراموشی سپرده شده و تاریخانه اشباح که زمانی جنبش اصلاحات تا آستانه آن پیشرفت کرده بود، بار دیگر فرسنگها از نگاه پرسشگر افکار عمومی دور شده است. دبیرکل حزب اکثریت با زیر پا گذاشتن وعده های انتخاباتی گفته است احتیاجی به تشکیل کمیته پیگیری کشف حقایق در مجلس ششم نیست و مردم حقایق را می دانند! یک عضو مؤثر دیگر همین حزب اکثریت خواهان آن شده است که بحث در این باره مختومه اعلام شود. نتایج دادگاه عاملان کوی دانشگاه با غر و لندی پذیرفته شده است. سخنی از اصلاح قانون انتخابات و شرکت «همه ایرانیان» در انتخابات ریاست جمهوری در میان نیست... اگر در زمستان ۷۸ سخن از انحلال دادگاه ویژده روحانیت، برگزاری فرآیند در صورت مخالفت شورای نگهبان با مصوبات مجلس، انتشار بدون مجوز نشریات و... بود، در پاییز ۷۹ فقط سخن از «تعدیل» می رود.

رهبری جبهه دوم خرداد، تلاش پیگیری را برای زدودن آثار زمستان ۷۸ آغاز کرده است. سخنان رهبران این جبهه در مورد دامن نزدن به توقعات مردم، فروگاستن از مطالبات به منظور تحقق «زندگی مسالمت آمیز»، مقابله با جریان رادیکال و رادیکالیسم در جبهه دوم خرداد، تنها از این واقعیت ناشی می شود که این جبهه در حال بازگشت از آخرین قله ای است که فتح کرده است. دمکراسی نیمه محدودی که این جریان با هدف دستیابی به آن آغاز کرد، به تدریج جای خود را به یک مدل حکومت دو حزبی می دهد که در سایه ولایت فقیه، با رای مردم قدرت از این حزب به آن حزب جایجا می شود و ایران برای دو جناح باقی بماند!

۵

آیا این بن بست انتهای کار «جبهه دوم خرداد» است؟ سیاستمداران به هیچ سنوالی پاسخ قطعی نمی دهند و این را نشانه زنگ خطر می دانند، اما چنین روشی همواره نتایج مطلوب را نیز به همراه ندارد و می تواند به عدم صراحت و سردرگمی بیانجامد. جبهه دوم خرداد اکنون در برابر قوه قضائیه و شورای نگهبان رژیم به عنوان دو نهاد غیرانتخابی وابسته به ولایت، که دستاوردهای این جنبش را یک به یک بریاد می دهند، موضعی کاملاً انفعالی دارد. این جبهه نتوانسته است هیچ برنامه روشنی برای برون رفت از این وضعیت ارائه دهد، زیرا هر تلاشی برای پایان دادن به این وضعیت به معنای رو در روئی با ولایت فقیه است و جبهه دوم خرداد فاقد چنین خصوصیتی است. از این رو بنظر نمی رسد سران این جبهه مادام که «دوم خردادی» هستند، بتوانند راه نجاتی از این گرداب بچینند.

آیا دعوت مکرر از سران این جبهه به اتکاء بر توده مردم برای برون رفت از بن بست کنونی، دارای زمینه های واقعی است. سران این جبهه با اتکاء به توده مردم کدام مشکل جنبش اصلاح طلبانه را می توانند از پیش پای بردارند، اشکال در سران جبهه دوم خرداد است که نمی توانند اصلاحات را پیش ببرند یا در اصلاح ناپذیربودن سیستم و نظام حاکم؟ وضعیت فعلی به ناگزیر این سؤال مهم را در برابر فعالان سیاسی قرار می دهد. سرنوشت جبهه دوم خرداد تا چه حد از سرنوشت اصلاحات در ایران جدا است؟ آیا این بن بست نشانه بن بست اصلاحات در سیستم موجود و نشانه اصلاح ناپذیربودن این سیستم نیست؟ هر جنبش اصلاح طلبانه ای که بخواهد از نقطه ای که جنبش دوم خرداد در آن توقف کرده است کار ادامه در صفحه ۹

۱) در نخستین مورد، جنبش دوم خرداد در برابر جنبش دیگری قرار گرفت که سرعت مرزهای آن را در نوردید و به حریم های ممنوع و خط قرمزهای آن حمله کرد. جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ از موقله جنبش اصلاح طلبانه ای که به نام دوم خرداد مشهور شده است نبود. زیرا دو خصوصیت اصلی این جنبش یعنی قانون گرائی و حرکت در مرزهای نظام را زیر پا گذاشت و با زیر پا گذاشتن این دو خصوصیت اصلی به یک جنبش تغییر تبدیل شد و تقابل سران دوم خرداد را برانگیخت و از این رو رهبران این جنبش هیچ گاه با آن احساس یگانگی نکردند.

رادیکالیسم جنبش دانشجویی محافظه کاری در جنبش دوم خرداد را تشدید کرد. رهبران دولتی اصلاحات در ایران در یافتند خواستهای واقعی در جامعه، آن نیست که آنان نمایندگی می کنند و به نام ملت از آن سخن می گویند و هر چاروشنفران و توده های مردم بتوانند ابتکار عمل را در دست بگیرند. «عمود خیمه» استبداد در ایران را مورد تعرض قرار خواهند داد. توجه به این نکته خالی از قیام نیست که حوادث تیرماه سال ۷۸ را به هیچوجه نمی توان استثنا دانست و از آن زمان به بعد، هر جا که کار به شرکت مستقیم توده مردم در مبارزه سیاسی رسیده است، خصوصیات عمده ای که در تیرماه در قیام دانشجویان مشاهده شد، بروز یافته است و همواره مطالباتی فراتر از مطالبات جنبش دوم خرداد مطرح شده است و مرزهای این جنبش نقض شده است.

حرکات موازی که در کنار جنبش دوم خرداد در این سالها در جامعه ما جریان یافته است، همه از این خصوصیات پیروی می کرده اند. حوادث تیرماه، رهبران جریان دوم خرداد از روشنفکران و دانشجویان و توده مردم دور کرد و به بی اعتمادی میان آن ها دامن زد. رهبران جنبش اصلاحات مشی «حمایت خاموش» از حرکات توده ای را کنار گذاشتند. به سیاست «فشار از پایتین» پایان دادند و مبارزه برای ادامه اصلاحات را بیش از پیش به زور آزمایی در بالا منتقل کردند. ادامه این سیاست سرانجام به «استراتژی و تاکتیک آرامش فعال» انجامید که در فلج کردن جنبش اصلاحات سهم بسزایی داشت. با این همه این نخستین افول در جنبش دوم خرداد، به معنای تجدیدنظر در مطالبات و خواستهای این جنبش نبود و تنها رهبری این جنبش را از توده مردم دورتر و شیوه های مبارزه را تغییر داد. جبهه دوم خرداد مطالبات خود به منظور ایجاد آزادی های محدود مطبوعاتی و سیاسی را ادامه داد.

این مطالبات در جریان انتخابات مجلس ششم در زمستان ۷۸ تکامل یافت. مطالبات فوق هر چند هیچگاه از چارچوب قانونیت و «نظام» فراتر نرفت، اما به اوج خود در این محدوده رسید و گام های مثبتی در جهت بازسازی مناسبات اصلاح طلبان حکومتی (نمایندگان جنبش دوم خرداد) با احزاب و گروه های دمکراتیک (نمایندگان سیاسی و ایدئولوژیک جنبش تغییر دمکراتیک در ایران) برداشته شد. نیروی پیشبرنده جنبش دوم خرداد در این دوران بخش رادیکال و جوان اصلاح طلبان حکومت بود که در آن هیچ یک از چهره های شاخص حکومت دیده نمی شد.

«چهره های استخواندار» این جریان که نزدیکی های بسیار عمیق تری با «شاکله اصلی قدرت» در جمهوری اسلامی داشتند، در این جریان به حاشیه رفته و میدان را به بخش

۳

توده های مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ با شرکت وسیع و غیرمنتظره خود در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، آن را به حرکتی ماندگار علیه استبداد و ولایت فقیه تبدیل کردند و پایه جنبش بزرگی را ریختند. به دلیل سالها سرکوب خوئی و فقدان یک قطب دمکراتیک در کشور، جریان اصلاح طلب حکومت، بعنوان تنها آلترناتیو موجود برای رهبری جنبش دوم خرداد، رهبری این جریان را به دست گرفت و ویژگی های معینی به آن بخشید. جنبش دوم خرداد، تحت رهبری این جریان به جنبش قانون گرا به منظور اصلاح سیستم حاکم تبدیل شد. چنین خصوصیات آن گونه که رهبران جبهه دوم خرداد می گویند، ذاتی جنبش مردم نبود، بلکه پیش از همه حاصل رهبری یک جناح از حکومت بر این جنبش محسوب می شود. این رهبری است که به حرکت مردم خصلت یک جنبش قانونی برای برقراری پارهای آزادی های دمکراتیک در چارچوب رژیم کنونی و با حفظ سیستم ولایت فقیه را بخشید. این وضعیت خود حامل تناقضی در این جنبش شد که بر سرنوشت بعدی آن تاثیر نهاد. این تناقض از آنجا به وجود آمد که آزادی های سیاسی و مدنی مورد مطالبه مردم همواره با یک قید «در چارچوب نظام و قانون» از سوی رهبری دوم خرداد مشروط و محدود شد و جنبش دوم خرداد، هرگز نتوانست به سطح یک جنبش دمکراتیک فرا

روید. رابطه توده مردم با رهبری دوم خرداد، از ابتدا تا به امروز دچار دو تحول بزرگ شده است. نخست به دنبال حوادث تیرماه سال ۱۳۷۸ و دوم به دنبال انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی.

۲

جنبش اصلاحات عملاً موجود در ایران یک کلیت است که نمی توان بخشی از آن را در حال رکود و عقب نشینی و بخش دیگر آن را در حال پیشرفت و شکوفائی دانست. این تحلیل نادرست است که جنبش اصلاحات را به دو بخش «رهبری» و «بدنه» تقسیم می کند و در همان حال که از بن بست در سطح رهبری سخن می گوید، پیشرفت بدنه را حکم ناگزیر تاریخ می داند. در میان نیروهای سیاسی این استدلال طرفداران زیادی دارد که «جنبش در پایتین در حال پیشرفت است». اما کدام جنبش؟ جنبش اصلاحات یا جنبش تغییرات؟

بین رهبری و بدنه یک جنبش دیوار چین

اصلاح طلبان حکومتی

در بخش نخست مطلب گفته شد که اصلاحات در حال حاضر در وضعیت سخت و دشواری قرار دارد. در تحلیل و بررسی وضعیت کنونی اصلاحات خطای فاحشی خواهد بود که تنها به اقدامات مخالفین اصلاحات اکتفا کنیم و آن را امری اجتناب ناپذیر و محتوم قلمداد نماییم.

با حرکت از موضع نیروی مسئول و اصلاح طلب لازم است دیدگاهها، سیاستها و عملکرد اصلاح طلبان را مورد بررسی و نقد قرار داد. این بررسی می تواند از تکرار خطاهای گذشته جلوگیری کند و راه تدوین استراتژی و تاکتیک جنبش اصلاحات را تسهیل نماید.

ما از این منظر به بررسی و نقد برخی جوانب دیدگاهها، سیاست و عملکرد اصلاح طلبان حکومتی پرداخته ایم.

● اصلاح طلبان حکومتی از ابتدا با خود بینی مفرط به پیشرفت اصلاحات می نگریستند. حمایت بیسابقه اکثریت مردم کشورمان از اصلاحات، حضور بیست میلیونی مردم در انتخابات، استقبال وسیع از مطبوعات دوم خردادی، حمایت قشر روشنفکر لائیک و مذهبی از اصلاحات، شکل گیری افکار عمومی، حمایت های بین المللی از یک سو و شکست های مداوم تمامیت گرایان در انتخابات ریاست جمهوری، شوراها و انتخابات مجلس و خنثی شدن تاکتیک های مختلف مخالفین اسلامی زمینه را برای خوش بینی مفرط اصلاح طلبان حکومتی فراهم ساخت. این خوش بینی ساده نگر و ساده اندگاری روند اصلاحات را در پی داشت. آنها مسلم می دانستند که روند اصلاحات کمابیش و بافت و خیزها پیش خواهد رفت. خوش بینی مفرط موجب شد که اصلاح طلبان اصلاحات را روندی پیچیده، امری فوق العاده و دشوار و مبارزاتی سنگین و درازمدت به حساب بیاورند.

● اصلاح طلبان حکومتی از ابتدا فاقد استراتژی مدون بودند. بخشی از آنها در مرکز مطالعات استراتژیک تئوری توسعه سیاسی را تدوین و در انتخابات ریاست جمهوری برنامه اصلاحات را ارائه نمودند و با پیروزی در انتخابات یا به کارهای اجرایی رو آوردند و یا این که روزنامه راه انداختند و به تبلیغ و ترویج اصلاحات و مبارزه با مخالفین اصلاحات پرداختند. آنچه در این میان گم بود همانا مقوله استراتژی بود. آنها مشخص نکردند که چگونه و با چه نیرو و با چه نقشه ای اصلاحات را پیش خواهند برد. تنها برخی از مؤلفه های استراتژی برای آنها روشن بود.

تدوین استراتژی در جنبش اصلاح طلبانه امری مبرم و فوری است. از ابتدا باید تلاش می شد که استراتژی منسجم و مدونی تدوین می گشت و خلاء بین تئوری و پراتیک اجتماعی پر می شد.

اصلاح طلبان حکومتی مدت ها بر پایه «استراتژی از پایین و چانه زنی در بالا» عمل می کردند. این استراتژی حاصل جمع بندی سعید حجاریان از انقلاب مشروطیت (چانه زنی در بالا) و انقلاب بهمن (فشار از پایین) بود. ولی چانه زنی در بالا را به مثابه «تز» و فشار از پایین را به عنوان «انٹی تز» تلقی می کرد و تلفیق آن را به مثابه استراتژی جنبش اصلاح طلبانه (ستیز) طراحی می نمود. این امر با واقعیت جنبش اصلاح طلبانه انطباق داشت:

خواست وسیع مردم برای اصلاحات و حضور آنها در صحنه سیاسی کشور (فشار از پایین) و وجود نیروی اصلاح طلب در حکومت (چانه زنی در بالا).

اما «فشار از پایین» و «چانه زنی در بالا» تنها خصلت عام یک استراتژی را بیان می کند نه وجود و مؤلفه های آن را. اصلاح طلبان حکومتی به همین عنوان بسنده کردند و تلاشی برای مشخص کردن مؤلفه های استراتژی انجام ندادند.

● نبود استراتژی مدون و منسجم زمینه مساعدی را فراهم آورد که اصلاح طلبان حکومتی بعد از رویداد ۱۸ تیر سال ۷۸ یکبار به چرخند و از استراتژی «فشار از پایین و چانه زنی در بالا» روی برتابند و تحت تاثیر فضای مشتجع و استراتژی بحران سازی و اقدامات قهرآمیز نیروهای مخالف اصلاحات، «استراتژی آرامش فعال» ابداع نمایند.

به تجربه دیده شده است که در مقاطعی از جنبش مبارزاتی، تاکتیک آرامش می تواند در خنثی کردن نقشه های مخالفین مؤثر افتد و کارساز شود. شاید بتوان پذیرفت که اتخاذ چنین تاکتیک در مقاطعی توسط اصلاح طلبان مفید و مؤثر بود و نقشه ها و توطئه های خسوت طلبان و اقتدار گرایان را به شکست کشاند. اما فرار و پناهنده شدن امر تاکتیکی به امر استراتژیک و کاربرد آن در درازمدت، تنها

پیرامون استراتژی و تاکتیک تمامیت گرایان و اصلاح طلبان

بهروز خلیق

قسمت دوم

می تواند به انفعال دامن زند، مخالفان را جری تر سازد و راه را برای پیشروی آنها آماده سازد. در واقعیت نیز چنین شد. انفعال نیروهای اصلاح طلب حکومتی و پیشروی تمامیت طلبان. آنچه در عمل پیش رفت جنبه آرامش بود. و جنبه فعال آن به فراموشی سپرده شد و یاد در خدمت آرامش قرار گرفت.

سیاست آرامش فعال، جنبش دانشجویی را نیز از پویایی و تحرک انداخت و آن را به انفعال سوق داد.

اتخاذ سیاست آرامش فعال به مثابه استراتژی خطای جدی اصلاح طلبان حکومتی از رویداد ۱۸ تیر به این سو بود.

● اصلاح طلبان از ابتدا به توان و قدرت خسوت طلبان و اقتدار گرایان و امکانات باند ثروت و قدرت، عملکرد نهادهای وابسته به ولایت فقیه، نقش و جایگاه ولی فقیه در ساختار سیاسی حکومت، دستگاه روحانیت و نیز به مقاومت نیروی سنت و اقشار سنتی در جامعه ماکم بها دادند. دوم خردادی ها بر این تصور غیر واقعی بودند که نیروهای ضد اصلاحات به تدریج تضعیف خواهند شد. سنگرهای خود را از دست خواهند داد و بخشی از آنها حذف و بخش دیگر به بازی رقابت تن خواهند داد.

در حالی که در سه سال اخیر دیده شد که تمامیت گرایان سرخستانه در مقابل پیشروی اصلاحات ایستادند و اصلاح طلبان را به عقب راندند. این واقعیت مسلم را باید دید که اهرم های اصلی قدرت در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی در دست مخالفین اصلاحات است و آنها سازمان یافته ترین جریان در داخل کشور هستند.

بعلاوه به این نکته باید توجه کرد که باند مافیائی ثروت و قدرت در طی حکومت اسلامی شکل گرفته است. این باند با بهره گیری از رانت سیاسی به ثروت های کلانی دست یافته است. این قشر نوپا که بیشترین ثروت را در طول تاریخ ایران جمع کرده است به خوبی می داند که پیشرفت اصلاحات به معنی مرگ باند مافیائی ثروت و قدرت است. یک قرانت از اسلام نیز با این دو مقوله (ثروت و قدرت) عجین شده و بخشی از روحانیت (جامعه روحانیون، حوزه علمیه قم و...) با این باند درهم آمیخته است. آنها در تداوم و تعمیق اصلاحات تضعیف مرگ ارزش های اسلام و انقلاب تا پای انقلاب را می بیند.

این امر مسلم را باید پذیرفت که باند مافیائی ثروت - قدرت در مقابل اصلاحات با عنوان حفظ ارزش های اسلام و انقلاب تا پای جان خواهد ایستاد.

کم بهادادن به نیرو و توان نیروهای مخالف اصلاحات امری است خطا که تاکنون به جنبش اصلاحات ضربه زده و می تواند در آینده ضربات جدی تر و کاری تر بزند.

لازمست ارزیابی واقعی از نیرو و توان نیروهای مخالف اصلاحات و قدرت بسیج آنها به دست آورد و بر پایه آن استراتژی واقع بینانه ریخت.

● اصلاح طلبان حکومتی فاقد رهبر و مرکز هدایت هستند. اصلاحات توسط خاتمی طرح و تبلیغ شد. نقش او در اشاعه افکار و اندیشه های اصلاح طلبانه و انتخاب وزرای کشور و ارشاد برای پیشبرد اصلاحات قابل تاکید است. ولی به تجربه مشاهده شد که او به علل مختلف (از جمله موقعیت اش در ساختار سیاسی موجود، دیدگاهها و خصوصیات فردی اش) نمی تواند در راس اصلاحات قرار گیرد.

تا قبل از انتخابات مجلس شورا آنچه در عمل پیش رفت این بود که خاتمی «بالا» را در وضعیتی نگه دارد که به اقدام حاد و تند علیه اصلاحات دست نزده و راه برای «چانه زنی» هموار گردد و اصلاحات توسط روزنامه ها و کسادهای اصلاح طلبان حکومتی (چه در وزارت کشور و ارشاد و چه بیرون از دولت) پیش برود. یعنی به نوعی «فشار از پایین» و «چانه زنی در بالا».

عملکرد خاتمی تا مدت ها کارایی داشت و زمینه مساعدی را برای گسترش مطبوعات و شکل دهی افکار عمومی بوجود آورد. ولی در عین حال دارای اشکالات جدی هم بود که به طور بارز در جریان رویداد کوی دانشگاه آشکار گشت و مشخص شد که اصلاح طلبان حکومتی فاقد «مدیریت بحران» و مرکز هدایت کننده هستند و با نبود چنین عنصری

باید این واقعیت مسلم را پذیرفت که مستبدین به رای و نظر اکثریت مردم گردن نمی نهند و سرنوشت اصلاحات را مسئله نیرو تعیین خواهد کرد.

● برای استقرار نهادهای جامعه مدنی و رشد فرهنگ دموکراتیک از یک سو و از سوی دیگر برای تغییر توازن قوای موجود، پیشبرد اصلاحات و ریشه کن کردن استبداد در کشور لازم است به کار سازمان گیری گروه ها، اقشار و طبقات اجتماعی پرداخت.

اصلاح طلبان حکومتی از ابتدا به علل مختلف از جمله نوع نگاه به مردم و حرکت در محدوده نهادهای حکومتی به امر سازمان گیری نپرداختند و بهای لازم را به آن ندانند. در حالی که گرهی ترین مسئله در استقرار جامعه مدنی و پیشبرد امر اصلاحات در همین موضوع است و مهم ترین انتقاد بر کار اصلاح طلبان حکومتی، در همین نکته است.

بسی تردید یکی از مؤلفه های اصلی استراتژی اصلاحات امر سازمان گیری است. باید راه سازمان یابی گروه ها، اقشار و طبقات اجتماعی را باز کرد و در جهت سازمان دادن آنها حرکت کرد.

● اصلاح طلبان حکومتی بر این واقعیت وقوف دارند که بخش اعظم آراء آنها از آن نیروهای غیرحکومتی بویژه نیروهای لائیک جامعه است. این نیروها از اصلاحات دفاع می کنند و خواهان پیشرفت و تعمیق آن هستند. این نیرو از انچنان کمیت و کیفیتی برخوردار است که نمی توان آن را نادیده انگاشت و نمی توان تنها از نیروی اجتناعی آن بهره برد ولی از فعالیت آزادانه و قانونی سازمان های سیاسی آن دفاع نکرد.

پیشرفت اصلاحات در جامعه ما، به میزان زیادی به همکاری و اتحاد دو نیروی اجتماعی و سیاسی اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی بستگی دارد.

● اصلاح طلبان حکومتی از ابتدا به درستی بر روش های فرمیستی و دموکراتیک تکیه کردند و تلاش نمودند که آنها را به فرهنگ سیاسی جامعه فرارویانند. فعالیت فکری - سیاسی آنها را در این زمینه قابل تقدیر است. اما کاربرد این روش ها همراه با به دست گرفتن ابتکار عمل در چالش کنونی و جسارت در تصمیم و عمل نبود.

اصلاح طلبان حکومتی تنها در مقاطع محدودی ابتکار عمل را در دست داشتند (در انتخابات و قتل های زنجیره ای). خسوت طلبان و اقتدار گرایان همواره از دوم خرداد به این سو بحران آفریدند، در بطن بحران ضربه خود را وارد آوردند و مدافعین اصلاحات را وادار ساختند که برای مهار بحران بکوشند.

در حالی که بدست گرفتن ابتکار عمل، انتخاب صحنه مبارزه و تحمیل آن بر نیروی مخالف، ریسک کردن و با جسارت عمل نمودن، تشخیص نقطه ضعف مخالف و تمرکز نیرو برای وارد آوردن ضربه، لازمه یک مبارزه سیاسی است و مغایرتی با روش های فرمیستی و دموکراتیک ندارد.

زمانی که روزنامه های دوم خردادی انتشار می یافت، اصلاح طلبان با توپخانه تبلیغاتی حملات مخالفین اصلاحات را می کویدند و در اکثر موارد موفق می شدند که آن ها را خنثی سازند. وقتی روزنامه ها تعطیل شد ضعف نیروهای اصلاح طلب در این زمینه بازتر گردید. از انتخابات به این سو، مخالفین اصلاحات هم چنان ابتکار عمل را به دست گرفته اند. توپخانه تبلیغاتی اصلاح طلبان را خاموش کرده اند و مرتباً صحنه مبارزه را بر مدافعین اصلاحات تحمیل می کنند و آنها را همواره در موضع تدافعی قرار می دهند.

پیشروی آن ها و عقب نشینی این ها.

● اصلاح طلبان با قانون اساسی برخورد یک جانبه و گاه تقدسی دارند. آنها از ظرفیت های موجود در قانون اساسی و از موادی که مسکوت گذاشته شده و مستحق نشده است، سخن می گویند. به نظر آن ها باید کوشید که این مواد تحقق یابد. اما آن چه کمتر مورد توجه اصلاح طلبان قرار می گیرد تناقض های موجود در قانون اساسی و ساختار سیاسی مبتنی بر نظام ولایت فقیه است. قانون اساسی آن چنان اختیاراتی به ولی فقیه و نهادهای وابسته به ولایت فقیه داده است که می تواند با توسل به قانون و نهادهای قانونی (مثل قوه قضائیه) روند اصلاحات را متوقف سازند.

از ابتدا مشخص بود که پیشرفت اصلاحات خوداخواه به سد ساختار سیاسی ولایت فقیه و قانون اساسی خواهد خورد. هم چنان که شد.

اگر اصلاح طلبان حکومتی مصمم به پیشبرد اصلاحات و تعمیق آن باشند، نمی توانند قانون اساسی را دور بزنند و تغییر آن را مطرح نمانند. تغییر قانون اساسی یکی از الزامات تداوم و تعمیق اصلاحات در کشور ماست.

قادر نخواهند شد، به موقع تصمیم بگیرند و هماهنگ عمل کنند.

اصلاح طلبان حکومتی در رویداد کوی دانشگاه این نقصه مهم را دریافتند و به جای رفع آن به سیاست «آرامش فعال» روی آوردند.

در عین حال آنها تاکنون در تعیین جایگاه خاتمی در روند اصلاحات با شفافیت عمل نکرده و در این زمینه تردید نشان داده اند. در حالی که تعیین جایگاه و نقش وی در اصلاحات می تواند کمبودها و نقایص را آشکار سازد.

خاتمی رهبر جنبش اصلاح طلبانه نیست. او نماد اصلاحات است. جنبش اصلاحات نیاز به ستاد رهبری دارد.

● ما قبلاً نوشتیم «موفقیت و ثمربخشی کار مطبوعاتی امری است مسلم. اما اصلاح طلبان از ابتدا و بویژه بعد از جریان کوی دانشگاه تمام تخم مرغ های شان را در سبد مطبوعات گذاشتند. آنها هر چه جلوتر رفتند بیشتر در کار مطبوعاتی غرق شدند و کمتر فرصت یافتند تا به دور از کارهای روزمره، با نگرشی همه جانبه بر فرآیند اصلاحات نظر بیانند، پروژه توسعه سیاسی در کشور را تدوین کنند و استراتژی آن را مشخص سازند» (مقاله «اصلاح طلبان حکومتی و ضرورت کار سازمان گرانه» کار شماره ۲۳۵)

انتشار مطبوعات و شکل دهی افکار عمومی می تواند یکی از مؤلفه های استراتژی اصلاحات باشد. سرمایه سنگینی که به این کار اختصاص یافت گروه فشرش را در شکل دهی افکار عمومی نشان داد ولی در عین حال زمینه را برای کم توجهی به عرصه های دیگر بویژه کار سازمان گرانه نشان داد.

مطبوعات در عین این که به درجانی نقش احزاب سیاسی را به عهده داشتند ولی نمی توانستند جایگزین احزاب سیاسی شوند. این امر از دو جانب زیان آور بود. هم مطبوعات را آسیب پذیر می ساخت و هم بی توجهی ضرورت کار حزبی و سازمان گرانه را.

تجربه نشان داد که برخلاف آن چه اصلاح طلبان می انگاشتند، مطبوعات در درازمدت نمی توانست نقل اصلاحات باشد.

● عمر چندین ماهه مجلس شورا نشان داد که با وجود ولی فقیه و حکم حکومتی، شورای نگهبان و مجلس تشخیص مصلحت نظام و فشارهای همه جانبه به مجلس، دست نمایندگان اصلاح طلب برای پیشبرد طرح ها و لوایح چندان آزاد نیست و بعید به نظر می رسد که مجلس شورا در ساختار سیاسی موجود بتواند بار اصلی اصلاحات را بردوش بکشد. مجلس در محاصره نهادهای وابسته به ولایت فقیه قرار دارد. در توازن قوای موجود و در نبود مطبوعات مستقل، لوایح مسورد نظر اصلاح طلبان با به تصویب نخواهد رسید و یا مواعیر شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام خواهد خورد.

در شرایط کنونی انتظار این که مجلس شورا به نقل اصلاحات تبدیل شود، غیر واقعی است.

● اصلاح طلبان از ابتدا بر نقش و موقعیت خاتمی به عنوان ولی فقیه واقف بودند. آنها از پیشبرد سیاست رو در رونی با وی اجتناب کردند و سیاست دورزدن خاتمی را در پیش بردند. آن ها کوشیدند که به خاتمی بفهمانند که اصلاحات موقعیت وی را متزلزل نخواهد کرد. خاتمی در مواردی تلاش نمود که رای و نظر خاتمی را جلب و با اعمال فشار از پایین از وی امتیاز بگیرد.

در عین حال اصلاح طلبان در جهت تضعیف نهادهای نیروهای وابسته به ولایت فقیه حرکت کرده و در مواردی آنها را زیر ضرب گرفتند. این سیاست تا نظر بر آن بود که پر و بال خاتمی را به تدریج کنده شود. موقعیت وی تضعیف گردد و به قول مهندس بازرگان او «سلطنت کند نه حکومت». و یا حداقل اینکه نزاع نهائی با وی عقب بیافتد و در موقعیت دیگری که توازن قوا به زیان تمامیت طلبان است، آغاز گردد.

این تاکتیک تا مقطع انتخابات مجلس شورا به درجانی کارایی داشت ولی بعد از انتخابات مجلس شورا، فشار باند مافیائی ثروت و قدرت برای کشاندن وی به تقابل با اصلاحات مؤثر افتاد. خاتمی که از رای اکثریت مردم به اصلاح طلبان و حزب مشارکت اسلامی و «نه»







## دولت مستقل فلسطین، چشم اندازی نزدیک!

محمود کُرد

فقط مقداری جرئت و تعدادی سنگ کافی بود و بالاخره سوین و مهمترین خصوصیت آن درون مرزهای اسرائیل بودن آن بود، مبارزهای که به سرعت تمامی مناطق اشغالی را فرا گرفتند، اسرائیلی‌ها که تا دیروز به بهانه حفظ امنیت خود در پشت مرزهای آن کشور بدنبال چریکهای فلسطینی از لبنان گرفته تا قبرس، از ایتالیا و جزیره مالت گرفته تا تونس به همه جا دست‌اندازی می‌کردند در مقابل با این جنبش عاجز ماندند، هنوز تصاویر تلویزیونی شکستن دست یک نوجوان فلسطینی توسط دو سرباز اسرائیل در خاطر میلیونها بیننده زنده است، فرماندهان ارتش اسرائیل به سربازان دستور داده بودند دستانشان را بشکنند تا سنگ نزنند. اسرائیل این بار در جایی که خانه خود می‌خواند احساس امنیت نمی‌کرد. تداوم مبارزه در مناطق اشغالی، خشکی مردم اسرائیل از حالت همیشه در حال جنگ بودن، رشد و گسترش جنبش صلح در آن کشور، کاهش روند مهاجرت به اسرائیل، مقاومت سایر کشورهای عرب و در رأس آنها دو کشور سوریه و لبنان، پایان جنگ سرد که دیگر حمایت بی قید و شرط از اسرائیل را توجیه نمی‌کرد، به همراه دلایل دیگر از جمله پایان جنگ ایران و عراق، مناقشه اعراب و اسرائیل را مجدداً در صدر مسائل حل‌نشده منطقه قرار داد. سیاستگذاران اسرائیل حامیان نزدیکش به سرعت دریافته‌اند که دیگر نمی‌توان مسئله فلسطین را از مناقشه اعراب با آن کشور حذف لذا مذاکرات صلح زمینه‌چینی شد اما باز به روش گذشته، فقط با یکی از طرفهای دیگر یعنی فقط با فلسطینی‌ها و نه همراه با سوریه‌ها و لبنانی‌ها که بخشهایی از خاکشان همچنان در اشغال اسرائیل قرار داشت، در واقع کمپ دیویدی دیگر. اسرائیل که مذاکرات صلح را در چشم‌انداز می‌دید کوشید تا با انتقال سریع مراکز دولتی به شهر اورشلیم و اجبار کشورهای مختلف به مستقل‌نمودن سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌هایشان به این شهر از یکسو و سرعت‌بخشیدن به ایجاد آبادی‌های یهودی از سوی دیگر، موضوع کل اورشلیم بعنوان پایتخت اسرائیل را حل‌شده قلمداد نماید و ثانیاً در مذاکرات در پیش، دست بالا را داشته باشد. مذاکرات صلح رسماً در سال ۱۹۹۲ آغاز شد و با حصول اولین موافقت‌نامه‌ها بر سر حق خودگردانی برخی مناطق اشغالی توسط فلسطینی‌ها، یاسر عرفات وارد کرانه غربی رود اردن شد، جنبش آزادیبخش به بخشی از مهمترین اهداف خود دست یافته بود. این مذاکرات که به قراردادهای اسلو ۱ و اسلو ۲ معروفند دارای نکات منفی و مثبت‌اند، جنبه‌های مثبت این قراردادهای در درجه نخست به رسمیت‌شناختن ملت فلسطین بعنوان ملتی واحد بود که محق بود سرنوشت خود را مستحق بسازد، دوم حق فلسطینی‌ها در اداره برخی مناطق اشغالی هر چند در آغاز به شکل خودگردانی و سوم به رسمیت‌شناختن سازمان آزادیبخش فلسطین بعنوان تنها نماینده مردم فلسطین بود، مهمترین نکته منفی این مذاکرات کنارگذاشتن سوریه و لبنان بود، در واقع آمریکا و اسرائیل در تلاش بودند تا با درگیرکردن جداگانه رهبری فلسطین در چانه‌زنی‌ها و مذاکرات مداوم بر سر امتیازاتی کوچک نه تنها

خارج از مرزهای آن کشور در حمایت تعدادی اندک کشور تروریست‌پرور بر سر می‌برند. اسرائیل که با توجه به جنگ سرد بعنوان مطمئن‌ترین پایگاه غرب در منطقه درآمد بود و از حمایت بی‌قید و شرط آنان برخوردار بود با استفاده از مناسبات آشکار و پنهان در دوستانه با محور روابطی پنهانی و هزار سر با بسیاری از کشورهای عرب در رأس آنها اردن و مراکش، نه تنها به یکی از مهمترین عوامل غرب در پیشبرد سیاست آن در تمام منطقه خاورمیانه مبدل شده بود بلکه در تعقیب سیاست دشمنی با فلسطینی‌ها و سایر نیروهای مترقی، آشکارا در امور داخلی کشورهای منطقه دخالت می‌کرد که تشکیل سازمانهای تروریستی و حمایت از ارتجاعی‌ترین محافل در آسیا، آفریقا و آمریکا از افغانستان گرفته تا آفریقای جنوبی از آنجمله‌اند. در سال ۱۹۸۲ ارتش این کشور تحت رهبری آریل شارون به کشور در حال جنگ داخلی لبنان حمله برد و ضمن اشغال جنوب آن کشور دو اردوگاه فلسطینی صبرا و شتیلا را به محاصره درآورد و با بکارگیری مزدوران ارتش خودساخته جسنوب لیبستان به کشتار فلسطینی‌ها پرداخت. در ارتباط با آرایش جدید در منطقه و سیاستهای غرب و اسرائیل در آن، می‌باید به نقش ارزنده‌ای که برخی دولتهای عرب و در رأس آنها دولت سوریه به‌عنوان عاملی در تمامی پیچیدگی‌های حاکم بر این کشور در طول سه دهه اخیر ایفا نمود، اشاره کرد. دولت سوریه تمام مساعی خود را برای خنثی کردن اهداف اسرائیل در منطقه بکار برد که مورد رویش و برجسته آن جنگ ایران و عراق می‌باشد. این جنگ که اصلی‌ترین دلیل وقوع آنرا جدا از همه حساسیت‌های رهبران جمهوری اسلامی، باید در توسعه‌طلبی‌های حکومت عراق جستجو کرد، قطعاً بدون چراغ سبز اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها صورت نپذیرفته است، این جنگ حداقل از دو جهت در راستای اهداف آنان قرار داشت اول اینکه انقلاب ایران را از نفس می‌انداخت، دوم اینکه نه تنها مهمترین معضل منطقه، مناقشه اعراب و اسرائیل را در سایه می‌افکند بلکه با توجه به شعارهای بعضی‌های عراق مبنی بر عرب و عجم‌کردن جنگ ایران و عراق و ساجراجوئی‌های جمهوری اسلامی در تحریک دولت‌های عرب از طریق حمایت از گروههای تروریستی و اصرار در تعقیب شعار صدور انقلاب اسلامی، می‌توانست مناقشه اعراب و اسرائیل را تبدیل به مناقشه اعراب و ایران کند. هشپاری و درایت رهبران سیاسی کشورهای سوریه و الجزایر مانع تحقق حداقل بخش دوم این سناریو گردید. سالهای پایانی دهه ۸۰ سالهای تحول در جنبش آزادیبخش فلسطین بود، جوانان فلسطین تجربه‌های جدید بنام انتفاضه را وارد جنبش کردند، جنبشی که چند خصیصه جدید داشت اول اینکه اسلحه‌ای در کار نبود نه از نوع گرم و نه از نوع سرد آن، آنچه بکار می‌رفت فقط سنگ بود و به همین جهت دیگر بسادگی نمی‌شد آنها را تروریست خطاب کرد و بی هیچ توضیحی آنها را کشتار کرد، دوم توده‌ای بودن آن بود، چیزی که برخلاف مبارزه چریکی منحصر به عده‌ای مرد و زن جان‌سخت و فدائی با آموزشهای پیچیده و سخت پیرایه‌زی نبود

فدائی با آموزشهای پیچیده و سخت پیرایه‌زی نبود

چنددهه‌ایست که منطقه خاورمیانه دستخوش شدیدترین درگیری‌های دوده اخیر بین اشغالگران اسرائیل و جوانان فلسطینی کرانه غربی رود اردن و نوارغزه شده است. این درگیری‌ها که محصول مستقیم عملکرد دولت اسرائیل و تعلق غرب و بخصوص در اعمال فشار بیشتر به این کشور می‌باشد تاکنون به کشته و زخمی شدن بیش از ۲۰۰۰ تن که اکثر قریب به اتفاق آنان فلسطینی‌اند، شده است. بحران موجود که همراه با او جگرگیری دور جدیدی از جنبش انتفاضه شکل گرفته و نظر جهانیان را بخود معطوف کرده است، نه با پای‌گذاران آریل شارون رهبر کنونی حزب فست راستی لیکود به محور مسجدالقصی که این قسمت بهانه‌ای بیش نبود، بلکه این امر ریشه در انتظار بسرآمده میلیونها مردمی دارد که دهها سال متوالی زیر ضرب و ستم دولت‌های رنگارنگ اسرائیل آواره شدند و امروز بیش از هر زمان دیگری خواهان تسریع روند صلح و تحقق آرزوی خود هستند، آرزوی داشتن کشوری با پایتختی بخش شرقی اورشلیم. اسرائیل که طی چندین دهه اشغال مناطق فوق با حمایت بی‌چون و چرای غرب بخصوص آمریکا، همراه با سرکوب و تاراندن فلسطینیان که بی‌شبهات به جنایت‌نازیه‌ها علیه یهودیان نبود با انتقال دهها هزار یهودی از سراسر جهان بخصوص شرق اروپا به این کشور و اسکان آنان در کرانه غربی رود اردن و نوارغزه، در واقع صد اسرائیلی‌کردن آن مناطق برآمده بود در واقع عامل اصلی بحرانی است که حداقل چهارده آرایش را از این منطقه سلب کرده است. این کشور که از جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ و موفقیت‌های برق‌آسای خود، مدتی است آهسته آهسته از اعراب علیه فلسطین بعنوان مهمترین روش برگزیده بود ضمن ادعای مالکیت تاریخی بر مناطق اشغالی مدعی گردید فلسطینی‌ها و اعراب ساکن مناطق اشغالی، متعلق به کشورهای عربی همسایه آن کشور بخصوص اردن هستند و می‌باید به آن کشور مستقل گردند، اما با اعلان جنگ اعراب علیه اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ علیرغم شکست آنها و مصمم‌بودن این کشورها در بازپس‌گیری مجدد اراضی اشغالی، گسترش اعتراض کشورهای جهان علیه گردهمایی‌های این کشور و حضور یاسر عرفات در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی وی در آن اجلاس که این خود بمعنی به رسمیت‌شناخته شدن جنبش آزادیبخش از سوی جهانیان بود، اسرائیل پی برد که نه تنها مناقشه این کشور با اعراب نمی‌تواند به شکل گذشته ادامه یابد بلکه حذف مسئله فلسطین بطرق سابق میسر نیست لذا سیاستگذاران آن کشور و حامیان غربی اسرائیل تلاش گسترده‌ای را بکار بردند تا با استفاده از ضعف برخی کشورهای عرب از جمله مصر، با کشاندن آنها بطور جداگانه به پای میز مذاکره و با پس‌دادن امتیازاتی که در واقع قبلا طی جنگ ۶ روزه از آنها گرفته بود، مسئله فلسطین را فراموش شده قلمداد کند و بر همین اساس در سال ۱۹۷۷ اتورالسادات رئیس جمهور مصر به تل‌آویو رفت و یکسال بعد قرارداد کمپ‌دیوید امضاء شد. درست دو سال بعد از توجیه این قرارداد در سال ۱۹۸۰ اسرائیل با استفاده از تغییرات ایجادشده در منطقه و بخصوص آغاز جنگ ایران و عراق با زیر پا گذاشتن قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد، بخش شرقی اورشلیم را به تصاحب درآورد. این تغییرات جدید همراه با آرامش نسبی ایجادشده در مناطق اشغالی، این امکان را برای اسرائیل فراهم آورد تا مدعی گردد دشمنان این کشور مشی تروریست بیش نیستند که آنهم در

## جهانی شدن...

ادامه از صفحه ۱۲

تعلیمی، تامین کمکهای حقوقی و انسان‌دوستانه و غیره برای دستیابی به اهداف خود بهره‌بردار می‌کنند.

**مساله حاکمیت دولت‌های ملی در عصر جهانی شدن**

بحثی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که بر اثر فرایند جهانی شدن، حاکمیت ملی دولت‌ها عملاً دچار محدودیت‌هایی می‌گردند به نحوی که حکومت‌های ملی دیگر نمی‌توانند مثل گذشته به وضع سیاست‌های اقتصادی و مالی بپردازند. هر چند هم از لحاظ حقوقی مرجع نهایی اقتدار در قلمرو خود محسوب شوند. بدین‌سان با گسترش فرایندهای جهانی شدن، دولت‌های ملی ایجاد مهمی از توانایی و حاکمیت خود را از دست خواهند داد و به نحو فزاینده‌ای با بازارهای جهانی، سازمانهای تجاری منطقه‌ای، بنیادهای سیاسی بین‌المللی و جنبش‌های فکری جهانی روبرو خواهند شد. طبعاً میزان تاثیر بر توانایی و حاکمیت کشورها و مناطق مختلف جهان متفاوت است ولی در اصل تاثیر آن تردیدی نمی‌تواند کرد. مفهوم حاکمیت ملی را معمولاً به دو بعد اصلی آن تجزیه می‌کنند. یکی حاکمیت داخلی که عبارت است از صلاحیت حقوقی دولت‌های ملی در وضع و اجرای قوانین در قلمرو داخلی خودشان و دیگری حاکمیت بیرونی که منظور از آن استقلال دولت‌های ملی و یا عدم تبعیت آنها از اقتدار سازمان‌های سیاسی دیگر مثلاً دولت‌های دیگر است. اما با توجه به فرایند جهانی شدن این دو معنا از حاکمیت اساساً مفهومی صوری و حقوقی پیدا کرده‌اند. خودمختاری و استقلال دولت‌ها در عمل در اداره امور خود مساله دیگری است که دیگر از

جهانی شدن در حقیقت، جهانی شدن شیوه زندگی دموکراتیک غرب و دموکراسی لیبرالی است. گرچه موتور اصلی جهانی شدن را دموکراسی‌های تروتمند نیم کره شمالی تشکیل می‌دهند و گرچه در چنین فرایندهای ساختارهای نابرابری در سطح جهانی به آنها گوناگون باز تولید می‌گردند، لیکن به این دلیل نباید پیامدهای مثبت جهانی شدن را نادیده گرفت و با آنها را در پرتو برخی پیامدهای منفی و موقت ناچیز انگاشت. فرایند جهانی شدن حصارهای بسته دیکتاتورهای محلی، سیاسی و فکری را بسیار شکننده‌تر ساخته است. استیلاي دولت‌های محلی بر شیوه زیست فرهنگی مردم دیگر ممکن و دست‌کم قابل تسویه نیست. دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی در این میان سلطه پیشین خود را از دست می‌دهند و هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیک ایگارش‌های محلی تضعیف می‌شود. دیگر دیگرات حاکم دولتهای محلی نمی‌توانند بنابه سلیقه دلخواهانه خود به آسانی حکومت کنند و فریاد برانند. فرایند جهانی شدن محلی است که بر آن حاکمیت عقلی مدرن در مقابل سنت‌های فرسوده پیش می‌رود. تضعیف فرایند حاکمیت ملی در این فرایند دست کم در مورد نظام‌های خودکامه محلی به سود مطالبات دموکراتیک تمام خواهد شد. این فرایند به تضعیف انواع ناسیونالیسم‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌انجامد و اینها خود اغلب دستاویز استقرار نظام‌های سیاسی بسته بوده‌اند و تهدیدی برای صلح به شمار می‌رفته‌اند. □

هستند و گرچه تلویزیون، رادیو و روزنامه پرمخاطب‌ترین رسانه‌های ارتباطی امروزند اما رسانه‌های دیگری چون کتب، مجلات، فیلم و کامپیوتر از اهمیت ارتباطی چشمگیری برخوردارند. درگذشته رادیو و تلویزیون انحصارات دولتی بودند و یسا توسط وزارتخانه‌های ارتباطات و فرهنگ و یا بوسیله بنگاه‌های مستقل اداره می‌شدند. تنها در ششدهای معدودی از دموکراسی‌ها رسانه‌های الکترونیکی در مالکیت بخش خصوصی بود. اما اخیراً به علت عدم امکان نظارت سراسری از دهه ۱۹۸۰ به بعد بسیاری از کشورها مالکیت و اداره ایستگاه‌های رادیو و تلویزیونی از جانب بخش خصوصی را مجاز دانسته‌اند. البته کنترل و نظارت دولتی بر رسانه‌های الکترونیکی همچنان به اشکال مختلف ادامه دارد اما حوزه رسانه‌های مکتوب مدتهاست که از کنترل دولتی خارج شده است.

در گذشته نظام‌های بسته و استبدادی با خیال راحت‌تری می‌توانستند از نشر روزنامه‌های مستقل یا مخالف خود جلوگیری کنند اما امروزه چنین آرامش خاطری دیگر ممکن نیست. در گذشته سرکوب آزادی بیان و مطبوعات دست کم در کوتاه مدت موجب برقراری ثبات سیاسی شد اما امروزه این کار حتی در کوتاه‌مدت هم موجب برملاشدن عدم مشروعیت و بی‌ثباتی اساسی رژیم‌های سرکوبگر می‌شود، زیرا نه تنها اطلاع‌رسانی از طریق رسانه‌های دیگر همچنان جریان می‌یابد بلکه خصلت سرکوبگرانه نظام‌های سیاسی نیز طبعاً برملا می‌گردد.

مفهوم حقوقی و کلاسیک حاکمیت قابل استنتاج نیست. ممکن است خودمختاری دولت‌ها در عرصه‌های مختلف محدود یا مخدوش گردد بدون آنکه حاکمیت ملی آنها از لحاظ حقوقی آسیب ببیند. بر اثر فرایندهای جهانی شدن دولت‌های ملی در عمل اقتدار نهایی خود در بسیاری از حوزه‌های سیاست‌گذاری را از دست می‌دهند. حاکمیت مطلقه ملی بدین‌سان به مفهومی نامشخص و منسوخ تبدیل می‌گردد. دولت‌های ملی دیگر نخواهند توانست به راحتی برخلاف مسیر تحولات سیاسی و فرهنگی جهان خودسرانه تصمیم‌گیری کنند. به‌طور کلی واقعیت نظام جهانی به مفهوم صوری حاکمیت و اقتدار دولت ملی در تعارض قرار می‌گیرد. جهانی شدن محدودیت‌های فزاینده‌ای بر عمل دولت‌ها به عنوان بازیگران سیاسی اصلی وضع می‌کند و برخی از کارهای ویژه دولت‌های ملی به مراجع بین‌المللی منتقل می‌شود.

بدیهی است که دولت‌های ملی نمی‌توانند بر فرایندهایی که بواسطه جهانی شدن از حدود اختیار و کنترلشان خارج است، به نحوی موثر اعمال کنترل کنند و ارتباطات یکی از اهم این فرایندهاست. وسایل ارتباطی امروزه اعم از وسایل مکتوب و الکترونیکی است. گسترش تکنولوژی ارتباطات چنان امکانات گسترده‌ای ایجاد کرده‌است که در دولت ملی در هر حیطه و سله‌ای هم که بخواهد اعمال کنترل کند، محتوای ارتباطی از طریق وسایل دیگر منتقل و منتشر می‌شود.

رسانه‌های گروهی کم و بیش قابل جایگزینی

تعلیمی، تامین کمکهای حقوقی و انسان‌دوستانه و غیره برای دستیابی به اهداف خود بهره‌بردار می‌کنند.

**مساله حاکمیت دولت‌های ملی در عصر جهانی شدن**

بحثی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که بر اثر فرایند جهانی شدن، حاکمیت ملی دولت‌ها عملاً دچار محدودیت‌هایی می‌گردند به نحوی که حکومت‌های ملی دیگر نمی‌توانند مثل گذشته به وضع سیاست‌های اقتصادی و مالی بپردازند. هر چند هم از لحاظ حقوقی مرجع نهایی اقتدار در قلمرو خود محسوب شوند. بدین‌سان با گسترش فرایندهای جهانی شدن، دولت‌های ملی ایجاد مهمی از توانایی و حاکمیت خود را از دست خواهند داد و به نحو فزاینده‌ای با بازارهای جهانی، سازمانهای تجاری منطقه‌ای، بنیادهای سیاسی بین‌المللی و جنبش‌های فکری جهانی روبرو خواهند شد. طبعاً میزان تاثیر بر توانایی و حاکمیت کشورها و مناطق مختلف جهان متفاوت است ولی در اصل تاثیر آن تردیدی نمی‌تواند کرد. مفهوم حاکمیت ملی را معمولاً به دو بعد اصلی آن تجزیه می‌کنند. یکی حاکمیت داخلی که عبارت است از صلاحیت حقوقی دولت‌های ملی در وضع و اجرای قوانین در قلمرو داخلی خودشان و دیگری حاکمیت بیرونی که منظور از آن استقلال دولت‌های ملی و یا عدم تبعیت آنها از اقتدار سازمان‌های سیاسی دیگر مثلاً دولت‌های دیگر است. اما با توجه به فرایند جهانی شدن این دو معنا از حاکمیت اساساً مفهومی صوری و حقوقی پیدا کرده‌اند. خودمختاری و استقلال دولت‌ها در عمل در اداره امور خود مساله دیگری است که دیگر از

شماره فاکس: ۰۰۴۹ - ۲۲۱ - ۳۳۱ ۸۲ ۹۰  
شماره پیام‌گیر: ۰۰۴۹ - ۲۲۱ - ۹۳۲۲۱۳۶  
آدرس کار در اینترنت:  
آدرس پست الکترونیکی:

http://www.fadal.org  
kar-aksariyat@gmx.de

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان  
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک  
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

دارنده حساب: I.G.e.v  
شماره حساب: 22 44 20 32  
کد بانک: 37 05 01 98  
نام بانک: Stadtparkasse Köln  
Verleger: I.G.e.v  
آدرس: I.G.e.v  
Postfach 260268  
50515 Köln  
Germany

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تعدد اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: .....  
نشانی: .....  
Address: .....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا غیر)

به آدرس پست کنید!

## رفیق گس هال درگذشت

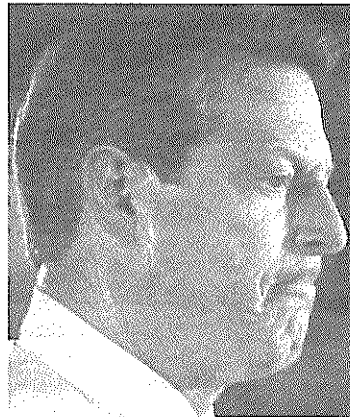
گس هال دبیر اول پیشین حزب کمونیست آمریکا به تاریخ ۱۳ اکتبر در نیویورک در سن ۹۰ سالگی درگذشت. هال یکی از معروفترین کمونیستهای آمریکا بوده و تمامی زندگی‌اش متأثر از فعالیت برای طبقه کارگر. او فرزند یک خانواده مهاجر فنلاندی بود. هال تقریباً در تمامی مبارزات اجتماعی کشورش در قرن بیستم شرکت داشت. او یکی از مبارزان برجسته نسل خود برای حقوق کارگران، صلح، برابری، همبستگی بین‌المللی و سوسیالیسم بود. هال فعالیت خود را از سن ۱۷ سالگی در سازمان جوانان حزب کمونیست آمریکا آغاز نمود. بعدها با نام خود آروو کوستا هالبرگ، کاندید حزب کمونیست برای شهرداری شهر یانگس تاون اوهایو گردید و زمانی که به دنبال کار در کارخانه فولاد بود، با علم به این که نامش در لیست سیاه قرار دارد، اسم خود را به گس هال تغییر داد.

در دهه ۳۰ عضو کمیته سازماندهی کارگران فولاد و یکی از بنیانگذاران سندیکای کارگران فولاد بود. از رهبران «اعتصاب فولاد» در سال ۱۹۳۷ بود که این اعتصاب کنسرن فولاد را به مجبور ساخت تا این سندیکای را به رسمیت شناسد. او بعدها یکی از کادرهای برجسته حزب کمونیست آمریکا گردید. در جنگ جهانی دوم برای مبارزه علیه فاشیسم داوطلبانه وارد نیروی دریایی شد. در ژوئیه

۱۹۴۸ گس هال به اتفاق یازده نفر دیگر از کمونیستها، به «اقدام قهرآمیز برای سرنگونی حکومت آمریکا» متهم گردیدند. هال در دوره سیاه مک کارتی همراه با تعداد زیادی از کمونیستها و دیگر نیروهای مترقی متهم و محاکمه و رأی زندان شدند. وی هشت سال در زندان به سر برد تا دیوان عالی قانونی را که بر اساس آن، این محاکمات صورت گرفته بود را، مغایر با قانون اساسی تشخیص داد. هال پس از آزادی، مبارزه خود را برای دموکراسی، صلح و حقوق شهروندی ادامه داد. او به عنوان یک مبارز و توربین از شهرت خاصی در جنبش بین‌المللی کمونیستی برخوردار بود.

سام وب رهبر حزب کمونیست آمریکا در رابطه با درگذشت هال می‌گوید: هم در دوره سیاه مک کارتی و در سالهای حکومت ریگان و بوش، که حملات شدیدی علیه دستاوردهای اجتماعی صورت گرفت و هم در دوره‌ای که سوسیالیسم ضربه‌های زیادی را متحمل گردید، هال به حزب ما کمک نمود تا جهت‌گیری روشن خود برای طبقه کارگر، جنبش‌های صلح، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم را حفظ کند. \*

از طرف روابط بین‌المللی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیام تسلیتی به حزب کمونیست آمریکا ارسال گردید



## The winner is ...

محمود صالحی

در نبراسکا و نوادا رای دهندگان به ممنوعیت ازدواج همجنس‌گرایان رای دادند. به نظر می‌رسد نبرد دو نیروی (پیشرفت اجتماعی) و (محافظه کاران) در زمینه نژادپرستی، حقوق همجنس‌گرایان، سقط جنین، حمل سلاح، مجازات اعدام و حفاظت از محیط زیست تشدید می‌شود. نتیجه این انتخابات هرچه باشد آمریکا دیگر آن آمریکا نخواهد ماند. از این پس سیستم انتخاباتی این کشور در زیر یک علامت سوال قرار خواهد گرفت. حتی پیروزی محافظه کاران مانع بحث‌های آتی در مورد تغییر سیستم انتخاباتی نخواهد شد. اما رئیس جمهور جمهوری خواهی که به برکت سیستم الکترال به کاخ سفید راه یابد تمایلی به حل این تناقض نخواهد داشت.

بوش لقب «کت سلوار تسوخالی» و ال‌گور ملقب به «مغز» گردید. افکار عمومی آمریکا عاشق «شو» و شخصیت‌گرا است. در این مبارزه انتخاباتی ۳ میلیارد دلار هزینه «شو» شد ولی هر دو کاندیدا شخصیتی از خود ارائه نکردند که اکثریت آمریکائیان را به خود جلب نماید. کاندیداتوری رالف نیدر و ورود نیروی سوم (حزب سبزها) به صحنه انتخابات ریاست جمهوری گرچه آرای دموکراتها در برخی از ایالتها را شکست اما می‌تواند نویدی از پایان دوره دو حزبی در آمریکا باشد. تجربه احزاب سوسیالیست آمریکا و سوسیالیست اروپا نشان می‌دهد بی‌توجهی به نیروی سوم (سبزها) توازن نیروی‌های اجتماعی در انتخابات را به نفع نیروهای محافظه کار برهم می‌زند. ۱۴۰ سال پس از لغو برده‌داری، اکثریت مردم در ایالت آلاباما به لغو قانون مجازات ازدواج سیاهان و سفیدپوستان رای دادند.

جمهوری از حزب دموکرات یا جمهوری خواه را نمایندگی می‌کنند. بطور مثال کسب اکثریت ۱۳ به ۱۲ به معنی گرفتن همه ۲۵ رای الکترال ایالت فلوریدا است. بدین ترتیب ممکن است یک کاندیدا در تمامی ایالتات متحده اکثریت آرای مردم را داشته باشد، اما از آرای الکترال کمتری برخوردار باشد. (وضعیت فعلی ال‌گور در صورت تصاحب همه آرای الکترال فلوریدا توسط بوش) - سیستم الکترال به تناقض «الیت» در مقابل «برابر حقوقی» شهروندان دامن می‌زند و از سوی دیگر رئیس جمهور منتخب را «مدیون» الیتی می‌سازد که او را مجبور به پرداخت دیون خود در اشکال اقتصادی و سیاسی می‌سازد.

نخستین دولت تلویزیونی در تاریخ آمریکا بین نیکسون و کندی اولا پارامتر رسانه‌ها را وارد مبارزه انتخاباتی کرد و از سوی دیگر نشان داد هرچه چهره شخصیت کاندیداها بیشتر باشد و باسکتی و نیازش به آرای الکترال نهفته می‌گردد. عکس این موضوع در این دوره انتخاباتی نیز به اثبات رسید. جرج دبلیو

کشورهای مختلف جهان پیروزی بوش را به وی تبریک گفتند. از آنجائی که در فلوریدا اختلاف آرا بوش در مقابل ال‌گور نیم درصد بود و از شهرهای مختلف اعتراضات و شکایاتی نسبت به نحوه برگزاری انتخابات و شمارش آرا صورت گرفت، طبق قانون باید آرای این ایالت بازشماری شود. بدین ترتیب برنده نهائی این انتخابات هنوز مشخص نیست.

در ایسن دوره ۵۳۸ رای الکترال برای انتخاب رئیس جمهور در ایالت‌های مختلف در نظر گرفته شده که هر نامزد برای راهیابی به کاخ سفید به ۲۷۰ رای نیاز دارد. ال‌گور ۲۶۰ رای الکترال و جورج بوش ۲۴۶ رای بدست آوردند. بدین ترتیب ۲۵ رای الکترال در ایالت فلوریدا برای هر دو کاندیدا تعیین کننده شد. پس از آنکه در این ایالت بوش اکثریت آرا را بدست آورد شبکه‌های تلویزیونی آمریکا خبر از پیروزی جرج بوش دادند و ال‌گور تلفنی به رقیب خود تبریک گفت و حتی سران

برخلاف مبارزه سرد اما پرهزینه انتخاباتی، پاسخ به این پرسش که چه کسی رئیس جمهور جدید آمریکا می‌شود به پرهیجان‌ترین مسئله این انتخابات تبدیل گشته است.

در ایسن دوره ۵۳۸ رای الکترال برای انتخاب رئیس جمهور در ایالت‌های مختلف در نظر گرفته شده که هر نامزد برای راهیابی به کاخ سفید به ۲۷۰ رای نیاز دارد. ال‌گور ۲۶۰ رای الکترال و جورج بوش ۲۴۶ رای بدست آوردند. بدین ترتیب ۲۵ رای الکترال در ایالت فلوریدا برای هر دو کاندیدا تعیین کننده شد. پس از آنکه در این ایالت بوش اکثریت آرا را بدست آورد شبکه‌های تلویزیونی آمریکا خبر از پیروزی جرج بوش دادند و ال‌گور تلفنی به رقیب خود تبریک گفت و حتی سران

## جهانی شدن، حاکمیت ملی و مطبوعات

برگرفته از روزنامه همشهری

دکتر حسین بشیریه

دیگر در قالب هویت‌های جزئی (نژادی، ملی، تمدنی) در قالب نهضت‌هایی چون فاشیسم سر برمی‌آورد و با برافروختن جنگ‌های خنثانسون به اطلاعاتی کامپیوتری و کمیته و دستاوردهای تمدن عقل پایه مدرن آسیب می‌رساند. متأسفانه ایهام تازه‌ای در فلسفه قرن ۲۰ بروز کرده که به موجب آن گناه فاشیسم و توتالیتریزم به عهده عقل مدرن و روشنگری گذاشته می‌شود، غافل از آن که اسطوره‌های نژادی، ملی و غیر خود را در لباس مبدل عقل مدرن باز نموده‌اند. اما آنچه انسان‌نول کانت به عنوان ویژگی‌های اصلی تمدن اخلاق پایه و عقل‌محور مدرن عنوان می‌کرد همان است که امروزه در فرایند جهانی شدن در حال تکوین است.

صنعتی سوم در پایان قرن بیستم تحولاتی اساسی در حوزه ارتباط، مصرف و اطلاعات به همراه آورده است. تکنولوژی اطلاعاتی شامل شبکه‌های اطلاعاتی کامپیوتری و کمیته و دستاوردهای تمدن عقل پایه مدرن آسیب می‌رساند. متأسفانه ایهام تازه‌ای در فلسفه قرن ۲۰ بروز کرده که به موجب آن گناه فاشیسم و توتالیتریزم به عهده عقل مدرن و روشنگری گذاشته می‌شود، غافل از آن که اسطوره‌های نژادی، ملی و غیر خود را در لباس مبدل عقل مدرن باز نموده‌اند. اما آنچه انسان‌نول کانت به عنوان ویژگی‌های اصلی تمدن اخلاق پایه و عقل‌محور مدرن عنوان می‌کرد همان است که امروزه در فرایند جهانی شدن در حال تکوین است.

شاخص‌های جهانی شدن

فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می‌کنند. در حوزه فنی و تکنولوژیک از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در ۱۷۵۰ تحولی در تکنولوژی تولید بود؛ انقلاب صنعتی دوم در نیمه دوم قرن ۱۹ رخ داد و تحولی در تکنولوژی توزیع و ارتباط ایجاد کرد و سرانجام انقلاب

فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می‌کنند. در حوزه فنی و تکنولوژیک از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در ۱۷۵۰ تحولی در تکنولوژی تولید بود؛ انقلاب صنعتی دوم در نیمه دوم قرن ۱۹ رخ داد و تحولی در تکنولوژی توزیع و ارتباط ایجاد کرد و سرانجام انقلاب

اجتماعی است. افزایش قدرت بازارهای ارزی، شرکت‌های چندملیتی و بانک‌های جهانی نیز دایره اختیار و حاکمیت ملی در حوزه اقتصاد را محدود می‌سازد. با گسترش ارتباطات فرهنگی نیز عرصه اختیار دولت‌های ملی در زمینه رسانه‌های گروهی و از بدین‌سان توده قابل ملاحظه‌ای از اقتدار در سطح جهانی و بین‌المللی در حال تشکیل است که خواه ناخواه به اقتدار سنتی دولت‌های محلی آسیب می‌رساند. در عین حال این اقتدار در سطح جهانی در بستری از ملاحظات عقلانی و عمومی تکوین یافته که معطوف به تأمین صلح، تضمین حقوق بشر و جلوگیری از خودسری‌های دولت‌های محلی است. به عبارت دیگر مفهوم جهانی شدن را نمی‌توان ساده‌لوحانه در مفهوم قدیمی امپریالیسم خلاصه کرده که ظاهراً بر بستری از ملاحظات نفع‌طلبانه و سطله‌جویانه استوار بود.

در اینجا نخست شاخص‌های جهانی شدن و سپس تأثیر آن بر حاکمیت و استقلال ملت‌ها را بررسی می‌کنیم و در پایان نیز به امکانات گسترش آزادی ارتباطی و مطبوعاتی در سایه فرایند جهانی شدن اشاره می‌کنیم.

به نظر می‌رسد که مبانی نظری گسترش اقتدار بین‌المللی در عرصه‌های سیاسی، حقوقی و فرهنگی، رابطه نزدیک و مستقیمی با گسترش حقوق و آزادی‌های مدنی داشته باشد. این ارتباط به واسطه مهار کردن خودسری‌های دول محلی ممکن

اشاره «کارگاه ملی آموزش مدنی برای روزنامه‌نگاران و خبرنگاران ایران» توسط یونسکو در تهران با حضور جمعی از خبرنگاران و روزنامه‌نگاران ایران در محل دفتر یونسکو از ۹ الی ۱۲ سپتامبر تشکیل شد. در آخرین روز این کارگاه، دکتر حسین بشیریه استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی تحت عنوان «جهانی شدن، حاکمیت ملی و مطبوعات» سخنانی ایراد کرد. آنچه در پی می‌آید، متن این گفتار است که به مفاهیم مختلف جهانی شدن اشاره دارد.

مراد از جهانی شدن، مجموعه فرایندهای پیچیده‌ای است که به موجب آن دولت‌های ملی به نحو فزاینده‌ای به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌شوند و همین وابستگی و ارتباط مشکلاتی را برای مفهوم حاکمیت ملی به معنای قدیم ایجاد می‌کند. جهانی شدن در مفهوم رایج کلمه یکی از مراحل پیدایش اقتصاد و بازار جهانی است که از قرن ۱۵ میلادی با گسترش استیلای اروپا پدیدار شد. امروزه مفهوم جهانی شدن بیشتر به ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این فرایند کلی اشاره دارد. از این حیث پدیده‌هایی چون گسترش ارتباط جهانی به واسطه پیشرفت‌های فنی، افزایش اهمیت نهادهای سیاسی، اقتصادی و تجاری بین‌المللی و حقوق بین‌المللی و غیرملی شدن سازمان‌های صنعتی و مالی در سطح بین‌المللی قابل توجه‌اند. یکی از مسائل عمده‌ای که فرایند جهانی شدن را برانگیخته است تأثیر بالفل و بالقره آن بر حاکمیت و استقلال ملی بویژه در عرصه فرهنگ و زندگی

ادامه در صفحه ۱۱